

## نشست سی و دوم: تبیین: دید تاریخی، تحلیل تاریخی (۲)<sup>۱</sup>

به نام همراه یاریگر

من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ

ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا

با سلام و وقت به‌خیر خدمت دوستان. وقفه‌ی یک ماهه‌ای بود به دلیل تعطیلات سنتی مردادماه هر سال حسینی که [اکنون] بعد از تعطیلات حضورتان هستیم. سال قبل درست اولین دوشنبه‌ی ماه رمضان بود که بحث را شروع کردیم، الان هم اولین سه‌شنبه‌ی ماه رمضان است ان‌شاءالله بتوانیم بحث‌ها را ادامه دهیم. در ایران، وقفه همیشه معضل است. در سه چهار ماه گذشته هم با وقفه‌های خودخواسته و خودناخواسته مواجه بودیم اما به هر حال معتقدیم که وقفه‌ها موقت است و روندها پایدار. ان‌شاءالله بتوانیم روندی را که از سال گذشته شروع کردیم به سرانجامی برسانیم؛ فارغ از کمیت جلسه و اتفاقات پیرامونمان. نه به این مفهوم که با اتفاقات پیرامون، پیوند نداشته یا در قبالشان هم مسئولیت نداریم ولی از آن طرف هم در ایران تا به حال هرچه به وجود آمده در تندبادها از بین رفته است. از طرف دیگر مسئولیت ایجاب می‌کند در دورانی که هیچ چیز نیست و اجازه نمی‌دهند هیچ چیزی شکل بگیرد و انسان‌ها را از موضع برتر از خدا له می‌کنند، خرد می‌کنند و هر شب پای تلویزیون می‌آورند و اعتراف می‌گیرند و به قربانگاه می‌برند، ما در این شرایط، حداقل بتوانیم محفل خودمان را حفظ کنیم و با آن مسئولانه برخورد کنیم.<sup>۲</sup> همه خوش‌نماز و خوش‌روزه در آستانه‌ی افطار بحث را تمام می‌کنیم و افطاری با هم باز می‌کنیم و بعد از آن یکی از دوستان جوان، بحثی را آماده کرده‌اند که خدمتشان هستیم. «من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ». نشست سی و دوم است. عنوان بحث «تبیین ما؛ داشته‌ها و کارکردهای او» است. این داشته و کارکردی که روی آن متمرکز هستیم، «دید تاریخی و تحلیل تاریخی» است. باب‌بگشا با زیرتیتر یا سوتیتر «ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همگامی و استراتژیک با خدا».

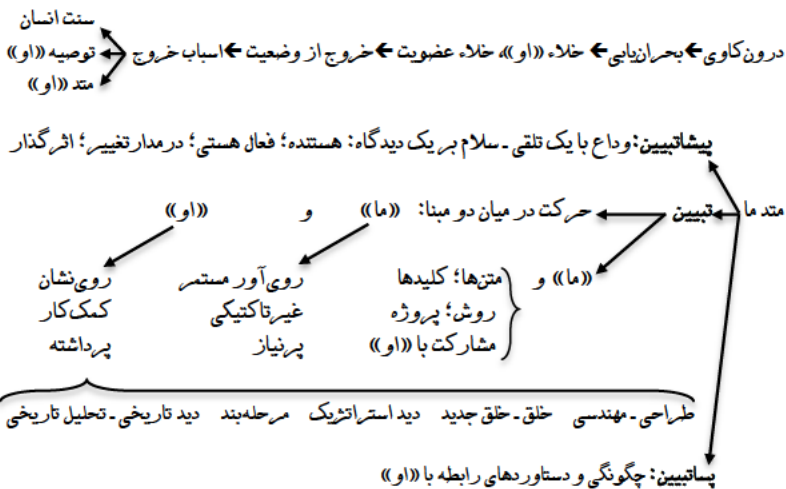
---

۱. تاریخ برگزاری این نشست، سه‌شنبه سوم شهریورماه ۱۳۸۸ است.

۲. اشاره شهید صابر به حوادث بعد از انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۸۸ و از جمله دادگاه‌های نمایشی است.

رخدادهای اخیر هم ضرباهنگ جدی به ذهن ما وارد کرد که این رابطه می باید ضروری تر از قبل برقرار شود و چنانچه این رابطه با مبدأ هستی و مبدأ خودمان برقرار نشود، حرکت، حرکت پرتوان، پایدار و با فرجام جدی و همه گیری نخواهد بود. اگر از فاصله ی دور رمضان که حدود سی بحث را با هم گذرانندیم، و از این سی بحث سه جلسه را به میهمانان اختصاص دادیم،<sup>۱</sup> بخواهیم آنچه را که از ابتدا تا این جا پیش آمدیم سریع مرور کنیم، [به نموداری توجه می کنیم که] دوستان زحمت کشیده و برای مجموعه بحث ها تهیه کرده اند.

### یک سال، یک نگاه



از سال گذشته درون کاوی و بحران یابی کردیم که خودمان مبدع آن بودیم. درون کاوی و بحران یابی ای نبود که از مجرای بازجویی از موضع خدا صورت بگیرد. افراد را به تلویزیون بیاورند و آنان را مقدمتاً جلوی خانواده شان، [بعد] جلوی خودشان و جلوی پروردگارشان، به نفع استقرار یک نظامی که به هر وسیله ای بخواهد ادامه ی حیات بدهد، له کنند. درون کاوی ما خودانگیخته بود. به بازجویی تن نداده بودیم. بحران خودمان را شناختیم. بحران خودمان خلاء رابطه با «او» و رابطه با خود بود که این خلاء، خللی هم در عضویت ما در هستی ایجاد می کرد.

۱. سخنرانی دکتر محمدی گرگانی در نشست چهاردهم (دفتر اول «باب بگشا»); سخنرانی بنیانگذار موسسه ی «محک» در نشست بیست و ششم (دفتر دوم «باب بگشا») و سخنرانی بنیانگذار «خانه ی مادر و کودک» در نشست سی ام (دفتر سوم «باب بگشا»).

نمی‌توانستیم به‌عنوان یک عضو هستی، فعالانه تلاش کنیم و در مدار تغییر گام بگذاریم. در ادامه به ضرورت خروج از وضعیت رسیدیم که به اسبابی احتیاج داشت که آن اسباب؛ یک؛ میراث انسان‌های ماقبل ما بود که سنت انسان بود برای خروج از بحران و بن‌بست‌شکنی. دوم یا مهم‌ترین عنصر؛ توصیه‌ی «او» بود و سه؛ متد ما.

متد ما

پیشاتبیین

تبیین

پساتبیین

ما با استعانت از سنت انسان از آدم که پروژه‌ای را آغاز کرده بود تا ما که در مدار خودمان می‌توانیم ادامه‌دهنده‌ی آن پروژه باشیم، به اضافه‌ی توصیه‌های «او» و به اضافه‌ی تلاشی که خودمان کردیم به متدی دست پیدا کردیم که این متد مُطبّق بود و سه سطح داشت؛ پیشاتبیین، تبیین و پساتبیین.

پیشاتبیین:

وداع با یک تلقی

سلام بر یک دیدگاه:

هستنده

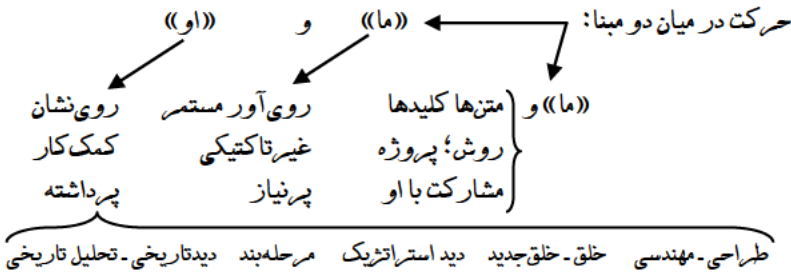
فعال هستی

در مدار تغییر

اثرگذار

در پیشاتبیین باید تکلیف خودمان را با یک تلقی سنتی و آخرت‌گرا و به دور از مدار تغییر روشن می‌کردیم و به یک دیدگاه جدید، سلام عرض می‌کردیم. آن سلام بر یک دیدگاه، دیدگاهی بود که ما هستنده‌ی این هستی هستیم و به تبع آن، در این هستی مجوز ذاتی و ژنتیک فعالیت از گذشته داریم، خواهیم داشت و اکنون هم داریم. با این مجوز فعالیت در هستی، در مدار تغییر، سیر می‌کنیم و در سطح و حد خودمان، اثرگذار هستیم. حقوق ذاتی‌ای که خدا از ابتدای خلقت انسان به آدم و زوجهش اهدا کرد، با ما هست و با انسان‌های قبل از ما هم بوده است.

تبیین؛



بعد از این تعیین تکلیف، به مدار تبیین آمدیم. با توصیه‌ای که «او» به ما کرد در دوران‌های بحران و بن‌بست بین دو مینا حرکت کنیم؛ مینای بسیط: «او» و مینای خرد: «ما». بین «او» و خودمان در حرکت و تلاطم باشیم، با این تبصره که ما روی آور مستمر هستیم نه تاکتیکی، مناسبی و بزنگاهی و غیر از این روی آوری، پرنیاز هم هستیم. اگر ما این چنین باشیم، «او» هم متناسب با روی آوری ما، «روی نشان»، «کمک کار» و «پرداشته» خواهد بود؛ داشته‌هایی که در ذهن ما مفروض است و ذهن ما خود را به منابع بیرون از خود مجهز کرده است. چهار منبع را در نظر گرفتیم؛ منبع بسیط که هستی است: کتاب آفرینش. منبع دوم، تاریخ است که محصول کار انسان‌هاست. منبع سوم، کتاب آخر است که محصول «او» هست. منبع چهارم هم خودمان هستیم. از این چهار منبع ما ویژگی‌هایی را برای خدا و کارکردهایی را برای «او» درمی آوریم. ما از سر «نیاز» و «او» از سر «داشته». داشته‌هایی را که تا به حال بررسی کردیم، [اول] این است که خدا طراح-مهندس است. داشته‌ی بعدی، توان خلق؛ خلق شگرف و خلق جدید و مستمر بود. وجه بعدی، دید استراتژیک که در یازده جلسه که به آن اختصاص دادیم، سیر موسی را به‌عنوان پروژه‌ی مشترک استراتژیک «او» و انسانی چون موسی بررسی کردیم. داشته‌ی بعدی این است که «او» اهل مرحله‌بندی است؛ یک مرحله را با حوصله آغاز می‌کند، مقوم‌ها را فراهم می‌کند. مقوم‌ها که بار بدهد و مرحله به پایان برسد، با استعانت به داشته‌های مرحله‌ی قبلی، به مرحله‌ی بعدی وارد می‌شود. این درس‌های اوست. و نهایتاً دید تاریخی و تحلیل تاریخی. در ادامه‌ی بحث، خانه‌های داشته‌های «او» را پر و تکمیل خواهیم کرد که کندوی بسیار بسیار پر و چندضلعی‌ای است که ما چندین چندضلعی آن را پشت سر گذاشته و به «خدای صاحب دید تاریخی و تحلیل تاریخی» رسیده‌ایم. با توجه به اینکه یک ماه وقفه افتاد و امکان دارد از ذهنمان تا حدودی فاصله گرفته باشد، در حد ده دقیقه بحث جلسهِ گذشته را مرور می‌کنیم.

تبیین ما؛

خدای صاحب دید تاریخی - تحلیل تاریخی

من رفیقم، ره گشایم، باب بگشا، نزد من آ

من؛

اشراف دارم

مجهزت می کنم

منظرت می بخشم

دیدگاہت می دهم

«من رفیقم، ره گشایم، باب بگشا، نزد من آ». ترجمان این گزاره‌ی همیشگی در بحث امروز ما جلوه‌ای دیگر از داشته‌های «او» می‌شود؛ مفهومی این است که من بر تاریخ، مشرف هستم و با اتکاء به این اشراف، مجهزت می‌کنم، منظر به شما می‌بخشم و به شما دیدگاه می‌دهم. اگر اعتقاد داشته باشیم که «او» در همه‌ی عالم منتشر است و این انتشارش با جلوه‌ها، کارکردها، توانایی‌ها و دانایی‌های متعدد است، یکی از این جلوه‌های «او» دید تاریخی و تحلیل تاریخی است. مابه‌ازای «من رفیقم، ره گشایم، باب بگشا نزد من آ» در این بحث، این است که «او» به ما توصیه می‌کند، اگر که پروژه‌ای دارید، من شما را تجهیز تاریخی می‌کنم. پروژه از تو، تجهیز تاریخی از من. اگر ایده‌ای در ذهن می‌پرورانی، توجه تاریخی‌ات حول ایده از جانب من است. لذا دید تاریخی و تحلیل تاریخی، جلوه‌ای است از رهنمایی‌ها و رهنمونی‌های «او» که مجرد از پروژه‌ها و پروسه‌های ما خوش معنا نیست و فیکس است. اگر ما استارتی بزنیم «او» می‌تواند، داشته‌هایش را در پروژه و پروسه‌ی ما سرریز کند. به تبیین خودمان بر می‌گردیم. تبیین خودمان این بود که جایگاه تاریخ در چینش «او» در کتاب آخر، چیست؟

جایگاه تاریخ در چینش «او»:

ترتیب داده‌ها در کتاب آخر

✓ هستی

✓ رستاخیز - فرجام

✓ تاریخ

✓ انسان

ترتیب داده‌ها در کتاب آخر، ترتیب انزال آن است؛ پژوهش‌گرانی پیش از ما زحمت کشیدند و کار ما را ساده کردند و ما پا روی شانه‌ی آن‌ها می‌گذاریم، این طور مسائل پژوهشی‌شان را تدوین کردند که اولین آیات، آیاتی است که هستی‌شناسانه است و با هستی و آفرینش ماقبل انسان آغاز می‌کند. دسته‌ی بعدی یا گروه بعدی آیات، روی رستاخیز و فرجام جهان متمرکز می‌شوند. دسته‌ی سوم، سفره‌ی تاریخ را پهن می‌کنند و دسته‌ی چهارم، گروه-آیات یا گروه-نشانه‌هایی هستند که به انسان می‌پردازند. اگر ما بپذیریم که خدا مهندس است، مهندسی «او» تنها در آفرینش هستی و انسان نیست. توان مهندسی را در هر گزاره‌ای را که خلق کرده یا خلق جدید کرده مشاهده می‌کنیم:

- |         |  |
|---------|--|
| اول :   | مهندسی محتوا در چینش «او»<br>درک هستی، ضرورت هستندگی فعال<br>فهم دینامیسم خود و جهان |
| دوم :   | درک اثربخشی و آزمون اثربخشنده<br>تجهیز به دیدگاه استراتژیک و فرجام‌نگری              |
| سوم :   | درک دینامیسم تاریخ<br>تجهیز به حافظه تاریخی - دیدگاه تاریخی                          |
| چهارم : | درک «عامل»یت تغییر<br>فهم پیش‌برندگی پروژه   |

مهندسی محتوا در چینش «او» در کتاب آخر این است که اول درکی از هستی می‌دهد و ضرورت هستندگی فعال ما را بیان می‌کند و فهمی از دینامیسم جهان و دینامیسم خود ما به ما منتقل می‌کند. به طور خلاصه، [تمرکز] این گروه از آیات که گروه اول آیات منتشره و منتزله هستند، بر این است که ما، جنس هستی و خودمان را درک می‌کنیم و می‌توانیم سهم خودمان را از هستی در این فعل و انفعالات، درک کنیم.

وجه بعدی، مجموعه آیاتی است که انسان را با «فرجام»، آشنا می‌کند. گروه دوم از آیات می‌خواهد به ما درکی را از اثربخشی و آزمون انسان صاحب اثر منتقل کند؛ انسانی که در این جهان، زمین، میدان بازی اوست. در این زمین، انسان، آغازگر و پایان‌بخش هم هست.

می‌خواهد ما را به کیفی بودن یا چگونگی فرجام یا آخر پروژه توجه بدهد - چه پروژه‌های خودمان و چه پروژه‌ی اصلی که «او» هدایت می‌کند و ما هم جزء آن هستیم. سطح سوم چینش «او» در مهندسی محتوا در کتاب آخر، درک دینامیسم تاریخ است. قبلاً دینامیسم هستی را به ما منتقل کرده، بعد دینامیسم پایان جهان را که بر اساس توصیف «او»، پویاترین روز تاریخ است. همه‌ی موجودات در تکاپو هستند و می‌روند که جایگاه جدید خود را پیدا کنند. دینامیسم سوم هم دینامیسم تاریخ است؛ تاریخی که محصول انسان جان‌دار و حس‌دار و مهرداد و سیال است و برای تغییر آمده و به این دلیل، این تاریخ هم داستان جان‌دار تغییر است و ما را به حافظه و دیدگاه تاریخی مجهز می‌کند. چهارم یا سرگل آخر یا مدار آخر چینش این است که ما از خودمان هم درکی داشته باشیم؛ درک عاملیت خودمان؛ ما آمده‌ایم در این جهان که عامل تغییر باشیم و فهمی از پیش‌برندگی پروژه‌ی خود و دیگران داشته باشیم. این مهندسی محتوا در کتاب آخر است. حال، وزن تاریخ در محتواپردازی‌های «او» در کتاب آخر، وزن وزینی است:

وزن تاریخ در محتواپردازی‌های «او»؛

<u>عنوان تاریخی</u>	<u>اجتماعات تاریخی</u>	<u>چهره‌های تاریخی</u>	<u>رخداد‌های تاریخی</u>
قصص	آل‌عمران	یونس	روم
عصر	کهف	هود	فتح
	طه	یوسف	
	یاسین	ابراهیم	
	قریش	مریم	
		لقمان	
		سباء	
		محمد	
		نوح	

در پردازش می‌بینیم که در کتاب آخر، عنوان‌های تاریخی، سرفصل‌اند. مثل سوره‌ی قصص و یا سوره‌ی عصر؛ ذات عنوان، تاریخی است. قصص گزاره‌های تاریخی را روایت می‌کند و عصر هم فشرده‌ی تاریخی است. جدا از عنوان‌های تاریخی، در چینش محتوایی کتاب آخر که عنوان‌بندی‌هایش با انسان بوده، اجتماعات تاریخی را هم تبدیل به سرفصل می‌کند؛ آل‌عمران،

اصحاب کهف، طه، یاسین، قریش که همه عنوان گروهی از آیات می‌شوند که اصطلاحاً به آن‌ها «سوره» اطلاق می‌شود. چهره‌های تاریخی هم در عنوان بندی کتاب آخر، [در موارد] متعدد، جایگاه دارند؛ یونس و هود و یوسف و ابراهیم و مریم و لقمان و ملکه‌ی سباء و محمد و نوح؛ یعنی کسانی که صاحبان تقاضا بودند صاحبان تقاضا آغازگران، اثرگذاران، پیام‌داران و عوامل تغییر تاریخ هستند. این مهم است که اگر از عنوان‌های تاریخی دو بار استفاده شده، از اجتماعات تاریخی، پنج بار و از رخداد‌های تاریخی که روم و فتح بوده‌اند دو بار، ولی فهرست طویلی از انسان‌های تاریخ‌ساز را در عنوان بندی کتاب آخر مشاهده می‌کنیم. [انسان‌هایی که] صاحبان تقاضا، آغازگران و اثرگذاران و پیام‌داران بودند.

وزن تاریخ در محتواپردازی‌های «او»؛

لوح‌های فلسفه دار - حکمت دار تاریخی:

اعراف

هود

طه

انبیاء

مؤمنون

شعراء

وزانت مهم‌تر وزن تاریخ در محتواپردازی‌های او، در لوح‌های فلسفه‌دار و حکمت‌دار تاریخی است که موضوع این جلسه خواهد بود؛ اعراف، هود، طه، انبیاء، مؤمنون و شعراء؛ عموماً هم سوره‌های تفصیلی و پرنشانه‌ی کتاب آخر هستند.

روش‌شناسی تجهیز تاریخی «او»

خبررسانی کیفی

تقطه‌چین‌زنی رخداد

ترسیم سمت

فرجام روند

آموزش

قاعده - قانون

روش مواجهه با پیش‌روی



اگر قدری در روش‌شناسی تجهیز تاریخی «او» دقت کنیم که چطور «او» با کتاب آخر، انسان‌های صاحب‌پروژه و قرارگرفته در ابتدای پروسه را تجهیز می‌کند، روش‌شناسی‌ای که ما می‌توانیم بنا به فهم خودمان استخراج کنیم این است که «او» ابتدای همه‌ی این سوره‌های تاریخی یا گزاره‌های تاریخی در سوره‌های دیگر، یک خبررسانی کیفی می‌کند و تلنگری وارد می‌کند که این اتفاق در فلان دوره رخ داد. سپس سیر رخداد آن اتفاق کیفی را نقطه‌چین می‌زند. بعد از نقطه‌چین زدن سیر و سمت آن را ترسیم می‌کند و نهایتاً فرجام آن را نشان می‌دهد. با حوصله، اول تا آخر یک رخداد تاریخی را با دید استراتژیک، ایدئولوژیک و با جان‌مایه‌ی تاریخی، برای ما بیان می‌کند.

هنر این بیان این است که بعد از خبررسانی کیفی، نقطه‌چین‌زنی رخداد، ترسیم سمت و مشخص کردن فرجام آن روند، آموزش‌هایش را هم بیرون می‌آورد، با حوصله‌ی خاص خودش مرتب می‌کند، مقابل دیدگان ما قرار می‌دهد و مهم‌تر این‌که از این آموزش‌ها، قاعده و قانون خارج می‌کند. سپس روش مواجهه‌ی ما با تاریخ پیش روی را مقابل ذهن ما قرار می‌دهد. پس به‌طور خلاصه، روش‌شناسی خدا در بیان گزاره‌ها و تجهیز تاریخی که در کتاب آخر متوجه ما می‌کند، این است که نقطه‌عطف را پررنگ می‌کند، سرفصل را رقم می‌زند، سیر و جهت‌گیری آن را نشان می‌دهد، انتهای آن را مقابل دیدگان و بصیرت ما قرار می‌دهد و نهایتاً از آن، آموزش، قاعده و قانون، استخراج می‌کند. به‌عبارتی، زمانی که می‌گوید، پروژه از شما، تجهیز از من، آغاز پروسه از شما، مجهز کردن از من، از این منظر کاری که «او» با گزاره‌های تاریخی با ما می‌کند این است که ذهنمان را صاحب‌جهاز می‌کند. جهاز ذهنمان با «او»؛ ما ذهن را فعال می‌کنیم، جل و جهازش با «او»ست، چراغان و آذین‌بندی ذهنمان برای طراحی پروژه از طریق تجهیز تاریخی با «او» بوده، هست و خواهد بود.

کارکرد روش‌شناسی تجهیز تاریخی «او»

نظرافکنی

اندیشه‌ورزی در داده‌ها

سیر در به‌جا مانده‌ها

هم‌فضا شدن با گذشتگان

زیست‌روندی با آنان

سیر در تنیدگی تاریخی

و

تجهیز

کارکرد روش‌شناسی تجهیز «او» چیست؟ این هست که مقدمتاً ما را تبدیل به یک انسان نظرافکن می‌کند. ما را در مقابله و مواجهه با تاریخ از سطح اول که سطح مشاهده‌ی صوری، روایت‌پردازی و داستان‌سرایی است، خارج می‌کند و صاحب نظر و اندیشه‌ورز می‌کند و قدرت نظرافکنی به ما می‌دهد. ما را در سیر به‌جامانده از پیشینیان دقیق می‌کند و نهایتاً با گذشتگان هم‌فضا می‌کند و زیست‌روندی ما را با گذشتگان، رقم می‌زند.

اگر بپذیریم که انسان متصل است، [این اتصال] هم به پیشینیان خود، به آدم ابوالبشر، اولین انسانی که خدا او را صاحب پروژه کرده است و هم با خود مبداء. اگر این دو نقطه‌ی اتصال را بپذیریم، خواهیم پذیرفت یا حداقل در ذهن تلقیف<sup>۱</sup> خواهیم کرد که «او» سیر آدم را برای ما گزارش می‌کند تا ما درک کنیم که پروژه‌ی آدم ادامه دارد و ما هم متصل به آدم هستیم و بعد از آدم حرکت خواهیم کرد. «او» در کتاب آخر و در گزاره‌های تاریخی آن، یک دید جامع و کامل را با مدل‌های متعدد نصیب ما می‌کند. از این افراد تاریخی که نام بردیم و نام آن‌ها در عنوان‌بندی کتاب آخر آمده، برخی مدل‌ها فردی است، استارتر و صاحب پروژه فرد بوده است. برخی زوجی است، مثل پروژه‌ی مشترک موسی و هارون برادرش. در برخی هسته، استارتر است و برخی جمع و جماعت، استارتر آن شده‌اند. وجه دیگر این است که متعدد مدل آمده است و متعدد هم تجربه. بخشی از این تجارب، کامیاب بوده، برخی نافرجام، برخی ناتمام، در برخی، صاحب پروژه برای تمام کردن و پایان‌بخشی آن، خیز مجدد برداشته است. اگر بپذیریم که سرشت، سرنوشت و اثربخشی انسان، با آدم اول، مشترک است و پروژه‌ی آدم اول که پروژه‌ی تغییر در این جهان بوده، به ما هم رسیده است؛ خدا می‌خواهد ما از طریق این تجهیز تاریخی‌اش - به قول حضرت علی در خطبه‌ای که هفته‌ی پیش، فرازهایی از آن بیان شد - ما با تاریخ درتیده شویم و برای پروژه‌ها و پروسه‌های امروزین خودمان مجهز شویم.

خلاصه می‌خواهد به ما بگوید وقتی صاحب این دید تاریخی شدی و مجهز شدی، بزی، بفهم، بجزم، بکوش، بکش و به پیش ببر و به عبارتی می‌خواهد به ما بگوید، بار تاریخ، روی زمین نماند. شما هم می‌توانید بارداران و حاملان این بار تاریخی باشید. بار را با حوصله حمل کنید. سقط‌جنین نکنید، سزارین نکنید، سنگ به شکم نکوبید که بار در مرحله‌ی جنینی‌اش نابود شود. با حوصله بار را حمل کنید. این تجویز خدا در تک‌بیت مولوی در یک قطعه‌ی بلند می‌آید:

## خوش سفیدست این سفر بکش، بکش، قافدر را

قافله‌ای اهل بکش بکش و کش آمدن و به آخر رسیدن نخواهد بود مگر اینکه بتواند این حوصله‌ی تاریخی را از دل تجویزهای تاریخی این کتاب استخراج و به خود، تزریق کند. به سراغ بحث امروز می‌آییم؛ قرار بود شش لوح از یک متن و در صورت امکان، هر جلسه دو - سه لوح از آن را مورد بررسی قرار بدهیم. این جلسه چون سوره و لوح فلسفه‌دار و حکمت‌دار مورد نظرمان بسیار مبسوط و تفصیلی است، یکی را مورد اجرا می‌گذاریم ان شاء الله از جلسات بعد خود دوستان هم فعال شوند.

### ۶ لوح از یک متن؛

لوح‌های فلسفه‌دار - حکمت‌دار تاریخی

اعراف

هود

طه

انبیاء

مؤمنون

شعراء

آن شش لوح، اعراف، هود، طه، انبیاء، مؤمنون و شعراء بود. هر شش لوح صدا دار هستند، عناوین طنین‌دار و پرپیژواکی دارند به خصوص طه و انبیاء که درست وسط قرآن قرار گرفته‌اند. هر قرآنی با هر خطی را که باز کنید، چهار سوره در وسط‌اند که دو سوره از آن چهار سوره، طه و انبیاء هستند که میان قرآن، مغز کاهو، ابریشم درپيله و نهایتاً جان گزارش خدا است که مقابل روی ما قرار گرفته‌اند.

### لوح اول؛ اعراف

برگرفته مفهومی از: عُرْف = یال اسب؛ تاج خروس

مکان‌هایی مرتفع میان بهشت و دوزخ

شناسه

تفصیلی: از محدود سور با بیش از ۲۰۰ نشانه (۲۰۶ آیه) با ۳۳۲۱ کلمه

و ۱۴۳۱۰ حرف

آهنگین: ختم به حرف نون

با یک ترجیع‌بند: «ای جماعت با خدا رابطه ویژه برقرار کنید که جز او خدایی ندارد»

لوح اول، اعراف است که برگرفته‌ی مفهومی از «عرف» است. عرف در فرهنگ عرب، یال اسب و تاج خروس، معنا می‌شود و معنای دیگر آن، مکان و جایی را به آن اطلاق می‌کنند که مرتفع است؛ میان بهشت و دوزخ. وجهی از اعراف این است که گزاره‌های تاریخی را برای ما شناسایی کند؛ عرف و شناسه است. وجه دیگر، مکان افرادی را که هنوز به سرانجام پروژه‌شان نرسیده‌اند، نه این طرف هستند و نه آن طرف، مشخص می‌کند. این به لحاظ مفهومی از عرف گرفته شده است. مثل یال اسب؛ اسبی که می‌دود و در کورس است، شاخص‌ترین عضو - به قول شاعر که می‌گوید، اسیر باد است و «باد دیوانه یال بلند اسب تمنا را آشفته کرد خواهد»<sup>۱</sup> - آن یالی است که در باد، تکانه می‌خورد. یال معرف اسب است و تاج هم معرف خروس. حال ببینیم معرف این ۲۰۶ آیه‌ای که اجمالاً آن را بررسی می‌کنیم چیست؟

این سوره از سوره‌های تفصیلی و از معدود سوره‌های قرآن است که بیش از ۲۰۰ نشانه (۲۰۶ نشانه) را در خود جای می‌دهد؛ همراه با ۳۳۲۱ کلمه و ۱۴۳۱۰ حرف. عموماً این شش لوح حکمت‌دار و فلسفه‌دار تاریخی از تفصیلی‌ترین سوره‌های کتاب آخر هستند. جدا از تفصیل، این سوره آهنگین است که اکثر حروف آخر کلمه‌ی آخر این ۲۰۶ نشانه با «نون» تمام می‌شود که حرف اصلی و حرف آرامش است و حرفی است که از آن ریتم و حرکت بیرون می‌آید و نه سکون. در این سوره، یک ترجیع‌بند هم گنجانده شده که ترجمان فارسی آن این است که «ای جماعت با خدا رابطه‌ی ویژه‌ای برقرار کنید که جز "او" الهی برای شما نیست».

لوح اول؛ اعراف

مضمون‌ها: روایی، تجربی، آموزشی

روایت محوری: روایت موسی و فرعون (۱۷۱-۱۰۳)

موضوع‌ها: خلقت، هدایت، پیام، مردم، ملاء، علل عدم تمکین‌ها،

فرصت‌ها، گذشت‌ها، فرجام‌ها، اجل، توصیه‌ها.

آغاز لوح: نفی تردید

پایان لوح: دعوت به یقین، رابطه مستمر با «او»، یاد، سپاس، خضوع

۱. احمد شاملو: «از زره جامه تان اگر بشکوفید/ باد دیوانه/ یال بلند اسب تمنا را/ آشفته کرد خواهد».

این ۲۰۶ نشانه که در سوره اعراف گنجانده شده سه مضمون را در خود جای می‌دهد؛ گروهی از نشانه‌ها روایی هستند، گروهی تجربی هستند و گروهی، آموزشی. روایت محوری این سوره، روایت موسی و فرعون است که از نشانه‌های ۱۰۳ تا ۱۶۸ را دربرمی‌گیرد. روایت‌های دیگر هم هست که جلوتر خواهیم دید، اما مطول‌ترین روایت در اعراف مانند طه، روایت موسی و فرعون است. موضوعات آن، خلقت، خلقت انسان، هدایت، پیام، ضرورت پیام، مردم (ناس)، ملاء (مهران)، علل عدم تمکین مهران، فرصت‌ها، گذشت‌ها، فرجام‌ها، اجل‌ها و توصیه‌ها است. مهندسی این سوره به این ترتیب است که در آغاز، اولین نشانه، تردید را مطرح می‌کند اما آخرین نشانه که پایان لوح است، دعوت به یقین می‌کند که مقابل تردید است. رابطه‌ی مستمر با «او»، یاد، سپاس و خضوع را مورد تأکید قرار می‌دهد.

سرفصل‌های لوح اول؛

تأکیدها

تصریحات

توصیه‌ها

روایت‌ها

تجویزها

این سوره را مثل سوره‌های دیگر، می‌توان با این دید نگاه کرد که آیا هندسه دارد یا نه؟ آیا محتوا دارد یا نه؟ آیا مسئله‌ای را حل می‌کند یا نه؟ هندسه دارد و محتوایش را بررسی خواهیم کرد و آخر الامر می‌توانیم بررسی کنیم که مسئله‌ای از مسائل روز ما را روبه‌حل می‌برد یا نه. اگر بپذیریم که کل اعراف، یک باکس محتوایی است، با تحلیلی که روی ۲۰۶ نشانه‌ی آن صورت می‌دهیم، به فایل‌های متعدد قابل تمیز و تشخیص مجهز می‌شویم. اگر محتوا تجزیه شود، از درون آن پنج گزاره بیرون می‌آید: تأکیدها، تصریحات، توصیه‌ها، روایت‌ها و تجویزها.

سرفصل‌های لوح اول؛ تأکیدها:

۱-۹ : کتاب فرو فرستاده اعتماد آفرین؛ منبع ذکر برای مبناداران

پیروی کردن از آنچه فرو فرستاده شده

پیوند با «او» نه با غیر «او»

پرسشگری از مخاطبان پیام و نیز از پیام‌رسانان

آگاهی خدا بر عملکردها و حضور و اشراف «او» بر روندها

وزن مخصوص عمل و ارتباط آن با فرجام انسان

سرفصل‌های لوح اول، تأکیدهای آن است. تأکیدها را به‌عنوان آجرهای آغازین، گنجانده است. آیات یک تا نه در سوره‌ی اعراف، تأکیدهاست. اگر تأکیدها را به فارسی روان برگردانیم، تأکید اول این است که کتاب، فروفرستاده‌ی اعتمادآفرینی است. اگر دچار تردید، بحران و حیرانی هستید، ضرری ندارد اگر به این کتاب، اعتماد اولیه و نسبی کنید. منبع ذکر است برای مبناداران و مبنایران. تأکید دوم، پیروی کردن از آن چه فرو فرستاده شده و برقرار کردن پیوند با «او» و نه پیوند با غیر است. تأکید سوم این است که «او» تصریح می‌کند، قطعاً هم از مخاطبان و هم از صاحبان پیام‌هایی که دوره‌به‌دوره ارسال شدند، آخر الامر در آن فرجام موعود پرسش‌های جدی به عمل خواهد آمد که با این گزاره چه کردید؟ چه طور به کار بستید؟ روش مواجهه‌تان با این گزاره‌ها چه بوده؟ آنچه به نظر می‌رسد در این است که آخر کار پرسش‌هایی از این دست از پیام‌آوران و مخاطبان پیام صورت خواهد گرفت. تأکید چهارم این است که «او» بر عملکردها - چه فردی و چه اجتماعی - آگاه است و بر همه‌ی روندهای تاریخی حضور و اشراف دارد. و نهایتاً در آخرین تأکید مندرج در ۹ آیه‌ی اول سوره‌ی اعراف بر وزن مخصوص عمل و ارتباط عمل با فرجام انسان تأکید می‌کند؛ هم فرجام خود و پروژه‌اش و هم فرجام پایانی و غائی. در نهایت، اعراف در مسئولیت و رسالت تجهیز ما به گزاره‌های تاریخی، لایه‌ی اول تجهیز را لایه‌ی «تأکید» قرار می‌دهد. خدا این طور با ما صحبت می‌کند که اگر ادامه‌ی آدم، هستی و اگر می‌خواهی در حد فهم و توان خودت پروژه‌ی آدم را ادامه بدهی، اگر می‌خواهی فعال هستی بشوی یا هستی، اگر تقاضا داری، پروژه‌ای تعریف کردی، اهل مدار تغییر هم هستی، نیک توجه کن به این تأکیدها.

سرفصل‌های لوح اول؛ تصریح‌ها :

۳۴ : سرآمد معین در پایان فرآیند حیات هر مجموعه انسانی

۴۱-۳۶ : بدفرجامی تکذیب‌کنندگان پیام

۴۶-۴۲ : نیک‌فرجامی پذیرایان پیام

سرفصل دوم، تصریحات است. جنس آیات ۳۴ و ۳۶ تا ۴۱، و ۴۲ تا ۴۶، جنس تصریح است؛ لایه‌ی دوم از تجهیز. تصریحاتش این است که قطعاً این گزاره‌ها رخ خواهد داد و گریزی نیست. تصریح اول آن، «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ» است یعنی تصریح می‌کند قطعاً هر مجموعه‌ی انسانی در پایان فرآیند حیات خود، سرآمد معینی خواهد داشت و در آیه‌ی ۳۴ تصریح می‌کند که این حتماً رخ خواهد داد و گریزی از آن نیست.

در پنج آیه ۳۶ تا ۴۱، تصریح دیگری دارد؛ از مجموع این آیات برمی آید که فرجام تکذیب‌کنندگان پیام‌هایی که حقانیت تاریخی با خودشان حمل می‌کردند، فرجام خوشی نیست. پنج آیه ۴۲ تا ۴۶، می‌خواهد بیان کند که پذیرایان پیام‌ها یعنی کسانی که با این پیام‌ها برخورد جدی کرده‌اند، آن را شوخی نگرفته‌اند، اعتنا کردند، روی پیام‌ها عمل کرده‌اند. کار آموزشی کرده و در پروژه‌هایشان آن را به کار بسته‌اند، طبیعتاً نیک‌فرجام و خوش‌فرجام و خوش‌مآب خواهند شد. این لایه‌ی دوم از تجهیز تاریخی در تصریحات بود.

سرفصل‌های لوح اول؛ توصیه‌ها:

۳۲-۲۶: پیشه کردن زیست متعادل هم پیوند با «او»

۳۵: خطاب عام بر فرزندان آدم: پذیرش پیام از رسولان

رعایت حریم «او»

عملکرد شایان

۵۵: خوانش خدا با فروتنی و آرامی، پرهیز از تجاوز

۵۶: در زمین پس از «اصلاح»، فساد بر پا نکردن،

خوانش «او» با بیم و طمع

سرفصل سوم، توصیه‌ها است که با یک دید تحقیقی در ۲۰۶ آیه، پراکنده است اما چند توصیه است که توصیه‌های کلیدی هستند که در آیات ۲۶ تا ۳۲، که یک گزاره است؛ آیه‌ی ۳۵ و آیه‌ی ۵۵ و ۵۶ مجتمع شده‌اند.

مهم این است که توصیه‌هایی که در آیه‌ی ۲۶ تا ۳۲ انباشته شده، بعد از روایت خلقت انسان و انحراف و اعوجاج و اغوای آدم است. بعد از این که این گزاره را مطرح می‌کند، به انسان‌ها - فرزندان آدم - یک توصیه‌ی کلیدی می‌کند؛ می‌گوید زیست متعادل پیشه کنید؛ مشمول این نوسان و اعوجاجی که پدر اول و سرسلسله‌ی شما طی کرد، نشوید. شما با عنایت به این روایت تاریخی که من برایتان کردم زیست متعادل پیشه کنید، زیستی که هم‌پیوند با مبدا هستی باشد. آیه‌ی ۳۵، ادامه‌ی آن است که خطاب عام بر فرزندان آدم می‌کند، که پیام‌ها از رسولانی هم‌چون خودتان را - که تفاوت ویژه‌ای با شما ندارند، فقط تقاضا داشتند و ما مبتنی با آن تقاضا، آن‌ها را صاحب پیام کردیم - بپذیرید، نه پذیرش پادگانی، [بلکه] به آن فکر کنید. در آرام‌باز ذهن‌تان بیندازید. مدتی با آن هم‌آغوش و هم‌بستر ذهنی شوید. اشکالی ندارد، شاید پذیرش پیام از رسولانی هم‌چون خود، رعایت حریم «او» و نهایتاً عملکرد شایان در این جهان چیزی به شما بدهد. این جهان با همه‌ی امکاناتش در اختیار شماست. سعی کنید ردپای قابل تقلید و اقتباسی از خودتان به جا بگذارید.

توصیه‌ی آیه‌ی ۵۵ در ادامه‌ی توصیه‌های قبلی، خوانش خدا با فروتنی و آرامی است؛ خدا را با فروتنی و آرامی در خلوتتان، در پروژه‌هایتان، در طراحی‌هایتان، در ایده‌پردازی‌هایتان بخوانید و از تجاوز، پرهیز کنید. در طول سوره خواهیم دید که یکی از چیزهایی که خدا از آن نفرت دارد، که در سوره‌ی اعراف و بعد طه، آن را پررنگ‌تر کرده، نفرت از تجاوز است. یعنی فردی یا جمعی، از حدود خود بیرون بزنند و حدود دیگران را مخدوش کنند. حد شما، منطقه‌ی هاشورخورده با حدود دیگران دارد. به حدود دیگران تجاوز نکنید و از حد خودتان حداکثر استفاده را کنید.

توصیه‌ی آخر، توصیه‌ی مهم‌تری است که آیه‌ی ۵۶ است که متمم ۵۵ است: «در زمین، پس از اصلاح، فساد برپا نکنید». جان‌مایه‌ی اعراف این است که من شرایط حرکت اصلاحی را فراهم کردم، هر جا انحرافی بوده، من با یک پژواک و پیام جدید و پیام‌دار جدید، سعی کردم با آن انحراف معیاری که در فطرت شما و در روند تاریخ رخ داده، برخورد اصلاحی پیشه کنم. اگر اصلاحی صورت گرفت، لوح اصلاح‌شده را ملکوک و خط‌خطی نکنید. لذا توصیه‌ی آخر این است که در زمین پس از اصلاح فساد برپا نکنید. به سراغ روایت‌ها می‌رویم که بیشتر جان‌مایه‌ها از روایت‌ها بیرون می‌آید.

#### سرفصل‌های لوح اول؛ روایت‌ها:

خلقت، آدم، شیطان

نوح

هود

صالح

لوط

شعیب

موسی

روایت‌ها هفت‌گانه هستند. روایت اول در سوره‌ی اعراف، خلقت آدم، بعد اغواء و بعد هیوط، چند آیه را به خود اختصاص داده است. روایات بعدی، نوح، هود، صالح، لوط، شعیب و موسی هستند. به لحاظ پژوهشی فارغ از این که ما این کتاب را در باور خودمان بپذیریم یا نه، ارزش پژوهشی جدی دارد. ارزش پژوهشی‌اش این است که در چینه‌ی هندسی آن، هفت مدل را پیش روی ما می‌گذارد. متعدد موضوع، متعدد زاویه‌انحراف، متعدد مدل، متعدد پروژه، موجود است که ان‌شاءالله‌ضمن کار خواهیم دید.



روایت خلقت، آدم، شیطان:

آفرینش آدم

واکنش ابلیس

فرصت اغوا به ابلیس

اغوای آدم و حوا در جنت

بخشش خواهی انسان

هبوط

زمین میدان انسان

روایت اول، روایت خلقت است؛ خلقت آدم و زوجش، پدیدار شدن شیطان، عدم تمکین و نهایتاً اغواء. چون این روایت را ما در گذشته چند بار مرور کرده‌ایم، شاید [توصیف کل روایت] از حوصله جمع خارج باشد، تنها به بیان سرفصل‌ها بسنده می‌کنیم: مفصل‌های آفرینش آدم، واکنش ابلیس، فرصت اغواء به ابلیس دادن از طرف خدا، اغواء شدن آدم و حوا در جنت، بخشش خواهی آن‌ها بعد از این که متنبه می‌شوند، هبوطشان و آخر هم این گزاره با این تمام می‌شود که زمین، تمام و کمال در اختیار انسان است برای اینکه آدم، استراتر پروژه باشد و آدمیان پس از آدم، بتوانند ادامه‌دهنده‌ی پروژه‌ی تغییر و گذر دم‌به‌دم از وضع موجود به وضع مطلوب باشند. این روایت که ۱۴ تا ۱۵ آیه [را در بر می‌گیرد]، ضرباهنگ‌ها و گره‌های خاص خود را دارد. از خلقت آدم شروع می‌کند و تا میدان مانور آدم در روی زمین می‌رسد و زمین - این طور که ما از ادبیات خدا درک و استنباط می‌کنیم - محل اجرای پروژه‌ی آدم و آدمیان بعد از او است و ما مخاطب این روایت‌ها هستیم.

اما روایت‌های بعدی، روایت مواجهه‌ی قوم نوح، لوط، هود، صالح و شعیب است با پیام‌داران قوم خودشان که این افراد باشند.

عناصر ثابت روایت‌های نوح، هود، صالح، لوط، شعیب:

۹۳-۵۹:

پیام پرپشواک:

ای جماعت مردمان با «او» پیوند خورید و «او» را عبادت

کنید. نیست برایتان الهی جز او

واکنش مهتران:

صاحب پیام! تو گمراهی، بی‌خردی، دروغ‌زنی  
کافریم بر مبنای تو، هر آینه بیرون‌ت کنیم

بیان رسالت:

بیانگر رسای پیام پروردگارم، ناصحم بر شما،  
و می‌دانم از خدا آنچه نمی‌دانید.

ضرب‌آهنگ فطری:

آیا به شگفت آمدید که پیام‌تان یادی از پروردگارتان توسط  
مردی از درون خودتان که توجه‌تان دهد تا حریم پیشه کنید  
و مورد رحمت قرار بگیرید؟

تکذیب و ناپذیرایی:

نابودی تکذیب‌کنندگان، نجات پیام‌دار و گروندگان

از آن جایی که این مجموعه آیات در آیات ۵۹ تا ۹۳ سوره‌ی اعراف انباشته شده و این پنج روایت حدوداً چهل و چند آیه را به خود اختصاص می‌دهد، ادبیات ادبیات واحدی است. بدین نحو که اگر روایت این پیام‌داران را با اقوامشان در یک آب‌میوه‌گیری بریزیم، عصاره‌ای که بیرون می‌آید، عصاره‌ی پنج‌عنصره است. وجه مشترک این پنج روایت این است که ابتدا پیام پرپژواکی می‌آید، که پس از ساطع شدن پیام پرپژواک، مقدمتاً مهتران قوم، واکنش نشان می‌دهند. صاحبان رسالت کار توضیحی‌شان را وانمی‌نهند و به عکس‌العمل دچار نمی‌شوند. در مرحله‌ی بعد صاحبان پیام ضرب‌آهنگ فطری به مخاطبان، وارد می‌کنند. برخی از مخاطبان مشمول مثبت جذب ضرب‌آهنگ فطری می‌شوند و بخشی هم از جمله مهتران نمی‌شوند. و سطح پنجم، خدا سرنوشت تکذیب‌کنندگان و ناپذیرایان پیام را توضیح می‌دهد. در آجرچین اول که عنصر اول از عناصر پنج‌گانه‌ی فشرده‌ی این پنج داستان است، پیام پرپژواک است و این ترجیع‌بند جابه‌جا تکرار می‌شود. نوح، هود، صالح، لوط و شعیب همه عیناً این گزاره را مطرح می‌کنند. در انشای خدا هیچ چیز در بیان اولیه‌ی این پنج صاحب پیام، ظاهراً تغییر نکرده و همه عیناً این را گفته‌اند: «ای جماعت مردمان، با "او" پیوند خورید و "او" را عبادت کنید. نیست برایتان الهی جز او». طبیعتاً در جامعه‌ی خودمان در مواردی استماع پیام نوح را تجربه کرده‌ایم؛ پیام نوح پرپژواک و پرتشعشع می‌شود. ترکش‌های محتوایی زیادی پیدا می‌کند و متناسب با تعداد تشعشع و ترکش‌ها، تلقی و تحلیل روی آن سوار می‌شود. مقدمتاً مهتران، واکنش نشان می‌دهند.

ویژگی مهتران این است که لایه‌ی شکل بسته‌ی قومند؛ هم طبقه‌ی ممتازند، هم ایدئولوگ‌ها، هم استراتژها و قشر اول یا مشاور اول محور دوره‌ی خودشان هم هستند. این‌ها به این دلیل که حافظان وضع موجودند، زودتر از بقیه واکنش نشان می‌دهند و سعی می‌کنند اجازه‌ی فکر کردن از دیگران را سلب کنند که این فکر به اندیشه‌ها نفوذ پیدا نکند، در آرام‌پزها نیفتد و می‌خواهند پاسخ آخر را اول بدهند.

پنج نوع برخورد با این پنج صاحب پیام درمی‌آید: تو گمراهی، تو بی‌خردی، دروغ‌زنی، کافریم بر ایمان تو و هرآینه بیرونت کنیم. مهتران قوم، پنج گونه برخورد اما با جان‌مایه‌ی مشترک از خود نشان می‌دهند. همه، پیام و صاحب پیام را پس می‌زنند، برخورد آنتاگونیستی پیشه می‌کنند و خصلت فکری ارتجاعی از خود بروز می‌دهند. صاحب پیام از پا نمی‌نشیند و هر پنج نفر این را مطرح می‌کنند که «من بیانگر پیام پروردگارم هستم، ناصحم بر شما و از خدا چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید». بعد از این که رسالت خود را به طور شفاف تصریح می‌کنند، یک ضرب‌بانهنگ فطری به مخاطبان خود از جمله مهتران وارد می‌کنند: «آیا به شگفت آمدید که پیامدتان یادی از پروردگارتان توسط مردی از درون خودتان که توجّهتان دهد تا حریم پیشه کنید و مورد رحمت قرار بگیرید». برخورد عاطفی و فطری می‌کنند. می‌گویند این مایه‌ی تعجب نیست، ما هم یکی از خود شما ایم. مردی از درون قوم خود شما هستیم که بنا به علل مختلف صاحب پیام شدیم و آمدیم که پیام را به شما منتقل کنیم. آخرالامر، مهتران و بخشی از جامعه‌ی مخاطب، تکذیب می‌کند و ناپذیرا است و خدا هم با آن‌ها به اعتبار روششان و به اعتبار آنتاگونیسمی که پیش گرفته و عکس‌العمل ارتجاعی که بروز داده‌اند، برخورد می‌کند و از طرف دیگر، به پیام‌دار و گروندگانش امکان می‌بخشد و ناجی آن‌ها می‌شود.

روایت بعدی، روایت موسی است که آیات ۱۰۳ تا ۱۶۸ را دربرمی‌گیرد. بیشترین فراوانی آیات از روایات، روی موسی و فرعون است که قبلاً بحثش را کردیم و فقط سرتیترهایش را مرور می‌کنیم و از آن می‌گذریم.

روایت پیش‌یادشده‌ی موسی؛

۱۶۸ - ۱۰۳:

از برانگیخته شدن موسی

تا تقابل سحر و اعجاز

تا ریزش در طیف ساحران

تا عذاب آل فرعون

تا اسکان قوم موسی در دوازده شعبه

تا فرجام هر طیف و تیره

این چند دهه آیه از برانگیختن موسی شروع می‌شود و تا تقابل سحر و اعجاز می‌آید، سپس ریزش در طیف ساحران فرعون، عذاب آل فرعون، اسکان قوم موسی در دوازده شعبه و نهایتاً فرجام و معاد و سرنوشت هر طیف و تیره از طیف و تیره‌های دوازده‌گانه‌ی قوم موسی است که این چند دهه آیه از تقاضادار شدن موسی شروع می‌شود و تا فرجام شعبه‌های قوم او ادامه می‌یابد. دو آیه هست که توضیح می‌دهد، فلسفه‌ی خوانش این روایات چیست؟ چرا خدا این روایت‌ها را برای محمد و برای انسان‌های بعد از محمد روایت می‌کند. آیات ۱۰۱ و ۱۰۲ سوره‌ی اعراف: «تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ جَاءَ تَهْمُزُ سَلْمٍ بِالْأَيْنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ»؛ «این شهرهایی است که برخی از خبرها [و گزارش‌های] آن را بر تو روایت می‌کنیم و به‌راستی پیام‌آورانشان، دلایل روشن عرضه کردند. اما آنان نمی‌خواستند آنچه را که پیش از این تکذیب کرده بودند، مینا بگیرند. این گونه خدا بر دل‌های حق‌پوشان مهر می‌زند».

آیه‌ی ۱۰۲: «وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا لَكُمْ لَهُمْ لَقَائِسِينَ»؛ «و در بیشتر آنان (مخاطبان پیام)، عهد پایدار نیافتیم و اکثر آنان را نافرمان یافتیم».

#### فلسفه‌ی خوانش روایت‌ها؛

احاطه بر گذشته

عرضه‌ی پیام روشن و مستند

پس زدن پیام‌های دوران‌ساز

کمیت محدود باربرداران در روند تاریخ

در این دو آیه خدا می‌خواهد چهار گزاره را مطرح کند؛ یکی این‌که احاطه بر گذشتگان، ضرورت دارد. دوم؛ عرضه‌ی پیام در مراحل مختلف خیلی روشن و مستند بوده، با حوصله و با زمان مکفی عرضه شده است. سوم، مهتران و بخشی از ناس مخاطب پیام، پیام‌های دوران‌ساز و تحول‌آفرین را پس زده‌اند. آخرالامر، خدایی - که می‌گوید ما پیدا نکردیم در اکثر مخاطبان پیام، صاحبان عهد و صاحبان امر را - تصریح می‌کند که باربران در روند تاریخ، محدودند. بار تاریخ را - این‌طور که ما از این دو آیه درک می‌کنیم - همیشه اقلیت‌ها حمل کردند؛ اقلیت‌هایی که حامل حداکثری بودند و یک سفره‌ی حداکثری را به روی مخاطبان، پهن کردند.

سابق در بازار تهران و حتی بازار تجریش، حمال‌هایی بودند. این حمال‌ها کوله داشتند یا سبدی حمل می‌کردند. فردی بود که زبانش هم لکنت داشت و خودش به سبد می‌گفت «سبت» و

همه به او «سبتی» می‌گفتند. در بازار شمیران تا سال ۵۸ - ۵۹، از مجموعه‌ی حمال‌ها تنها همین یک حمال باقی مانده بود که هر کس - به‌خصوص خانم‌ها - بار سنگین داشت، او با جثه‌ی نحیفش بارها را تا سر [خیابان] شریعتی فعلی و سر [خیابان] شمرون قدیم حمل می‌کرد.

این‌طور که ما از این دو آیه می‌فهمیم، حاملان مثل همین «سبتی» بودند. انسان‌های محیرالعقولی نبودند، اما با پیام، برخورد وحدت‌بخشی کردند. جان پیام را گرفتند، تا آخر پیش بردند و همه را منتفع کردند. این دو آیه بر احاطه بر گذشتگان و ضرورت آن، تصریح می‌کند که عرض‌هی پیام‌ها روشن بوده است. پیام‌ها را مهتران (کریستال شکل‌بسته‌ی اقوام و مخاطبان اصلی)، پس زدند و تأکید کرده که بار تاریخ را اقلیت‌ها حمل می‌کنند و حاملان اصلی، آن‌ها هستند.

سرفصل‌های لوح اول؛ تجویزها، رهنمودها:

۲۰۴-۲۰۵ :

عطف توجه مستمر به کتاب

خوانش همه‌گامی پروردگار

به آخرین سرفصل (تجویزها و رهنمودها) می‌رسیم که دو سطح است. سطح اول، عطف توجه مستمر به کتاب و خوانش همه‌گامی پروردگار است. آیات ۲۰۴ و ۲۰۵ که در آخر سوره‌ی اعراف جای گرفته‌اند: «و صبح و شام به فروتنی و آهستگی و خشیت، پروردگارت را در درون خود بخوان، مستمر». این‌طور که ما از آیات می‌فهمیم، این خوانش شامل طرح مسئله هم می‌شود. خوانش برخلاف تلقی سنتی فقط تسبیح گفتن و ورد خواندن نیست. این است که با «او» در این تکلم‌ها طرح مسئله و طرح پرسش می‌کنیم، طرح تشکیک می‌کنیم، بحران و نیاز خودمان را مطرح می‌کنیم و سر آخر هم دعا می‌کنیم. «دعا» به مفهوم این که ما استارت را می‌زنیم و از «او» می‌خواهیم که به ما ملحق شود. در اعراف شاید بیشتر از هر سوره‌ی دیگری بر خوانش تأکید شده: بخوانید، بخوانید، بخوانید! منظور وردخوانی و مؤانست با او را نیست؛ منظور این است که دم‌به‌دم طرح مسئله، طرح پرسش، طرح تشکیک، طرح کلافگی و طرح بحران کنید؛ ایده مطرح کنید؛ من مجهزتان می‌کنم و اگر مرا فرا بخوانید، با شما برخورد فعال پیشه خواهم کرد.

اما جان‌مایه‌ی اعراف چیست؟ هشت جوهر را می‌توان از اعراف بیرون کشید.

## جان‌مایه‌ی اعراف؛

اشراف «او» بر روند تاریخ و حضور در تنیده‌اش در سیرها  
 ارسال پیام‌های نوبه‌نو برای رفع انحراف‌های دورانی از طریق مردی  
 از درون و همچون خود  
 مبنا گرفتن «او»  
 مهتران: سد دوران  
 اصلاح: جوهر تحولات (۵۶)  
 اصل جانشینی و وراثت (۶۹، ۷۴، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۴)  
 کتاب؛ موضع (۱۴۴، ۱۴۵، ۱۷۰)  
 خدا؛ یاور روندها، صاحب کتاب، متولی شایسته‌کاران (۱۹۶)

اگر با همین مدل با همان پنج سوره هم برخورد کنیم، از جمع‌بندی آن می‌توانیم درک کنیم که منظور خدا از تجهیز به حافظه‌ی تاریخی چیست و چه طور می‌خواهد ما را مجهز کند و با چه جان‌مایه‌هایی می‌خواهد به ما جهاز تاریخی ببخشد. اولین جان‌مایه‌ی اعراف، اشراف «او» است. دوم ارسال پیام‌های نوبه‌نو است. سوم مبنا گرفتن «او» یا ایمان است. چهارم، تحلیل مهتران است به‌عنوان سد دوران؛ پنجم، اصلاح، جوهر تحولات؛ ششم، اصل جانشینی و وراثت؛ هفتم، کتاب نه به‌عنوان برگ زدن و خواندن، کتاب به‌عنوان یک موضع و نهایتاً خدا. جان‌مایه‌ی اعراف با خدا شروع می‌شود، با خدا هم پایان می‌یابد. عصاره‌ی اولی که از اعراف می‌توان بیرون کشید، تأکید بر اشراف «او» بر روند تاریخ و حضور در تنیده‌ی «او» در سیرها و روندهایی که انسان‌ها رقم می‌زنند است. «ماکثراً غائبین» که در بحث تاریخ و بحث استراتژی آمد، از اعراف گرفته شده بود. یعنی از بالا و از وسط و از پایین، منتشر است و چون منتشر است بر روندهای تاریخی که انسان‌ها رقم زده‌اند، مشرف است و از روندها غائب نبوده است. تأکید یا جوهره‌ی دوم، آن طور که از اعراف درک می‌کنیم این است که ارسال پیام‌ها، نوبه‌نو برای رفع انحراف‌های دورانی از طریق مردی از درون و همچون خود صورت گرفته است. یعنی قومی عمل کرده و در جریان عمل خود به یک سرفصل انحرافی رسیده، انحراف در او پایدار و تبدیل به یک خصلت اجتماعی شده - که آن خصلت اجتماعی در یک دوران کم‌فروشی و تقلب و دستکاری ترازو است و در دوران دیگر، انحراف جنسی و هم‌جنس‌بازی؛ در دوره‌های مختلف این انحراف صورت می‌گیرد. به‌عنوان جان‌مایه‌ی دوم از اعراف درک می‌کنیم که هر زمان انحرافی در جامعه‌ی بشری پدید آمده، پیام‌نویی برای رفع آن انحراف دورانی، از طریق مردی صالح از درون آن قوم و همچون مردمان آن جماعت، شکل گرفته است.

جان مایه‌ی بعدی، مینا گرفتن «او» است؛ یعنی حال که شما روندهایی را ترسیم می‌کنید که آن روندها در برآیند خود، تاریخ را تشکیل می‌دهد و حال که پیام‌ها نوبه‌نو در اختیار شما قرار می‌گیرد، با پیام‌ها برخورد فعال کنید و منشاء پیام را که «او» هست، مینا بگیرید. با این مینا دریابیم‌یزید، مینا را تجربه کرده و آن را به پروسه‌ها و پروژه‌های خود، فرا بخوانید.

جوهر دیگر این است که در اعراف و دیگر سوره‌ها، خدا برخورد تند و حذفی با مهتران دارد. طبقه‌ی ممتازی که حق اندیشیدن را از قوم سلب کردند و در انحصار خود قرار داده‌اند؛ تعیین‌کننده‌ی سرنوشت قوم هستند و آن‌ها هستند که تعیین می‌کنند چه گزاره‌های فکری به جامعه‌ی آن‌ها وارد شود، رسوب کند یا نکند و «ولایت‌فقیه» شرک‌آلود قوم خود هستند. یا رهبر شکل‌گرفته‌ی کریستال‌کپک‌زده‌ی قوم خود هستند که فقط می‌خواهد موجودیت را حفظ کند. هر پیام نو، هر ایده‌ی نو، هر گزاره‌ی نو و هر طرح‌دراندازی نو را پس می‌زند و می‌خواهد با آن برخورد سرکوب‌گرانه داشته باشد. خدا با مهتران، برخورد جدی‌ای دارد. این مهتران، کسانی هستند که اصلاً نمی‌توانند جلوی خود را نگه دارند. هر آینه که پیام، طرح، ساماندهی و سازماندهی نویی به جامعه برسد، اول از همه و مقدم بر همه، آن‌ها موضع می‌گیرند. موضعشان هم موضع سلبی، نفی‌ای و آنتاگونیستی است که ارتجاع خود را هم می‌خواهند به کل جامعه ترشح کنند. چون آن‌ها مرتجع‌اند، می‌خواهند بر سنت پدران بایستند و در را بر همان پاشنه‌ی پیشین بچرخانند؛ هیچ‌کس هم اجازه ندارد از آن سنت عبور کند و از آن چارچوب و پاشنه‌ی در پدران، پا بیرون بگذارد و سرنوشت خود را خودش رقم بزند. خدا با مجموع این‌ها برخورد تندی دارد و ردیف اول حذفی‌ها هم آن‌ها بودند.

وجه بعدی «اصلاح» است. از کل اعراف می‌توانیم این طور بفهمیم که جوهر تحولات، اصلاح است؛ «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا». یعنی ما بعد از انحراف، برای اینکه جامعه به ژن اصلاحی و فطری خودش برگردد، همه‌ی امکانات را فراهم می‌کنیم. انحراف را که تشخیص دادیم نبی و صاحب‌خبری می‌آوریم از جنس خودتان که بیگانه از شما نیست. هیچ نبی‌ای از بیرون قوم خود بر قومی نازل نشده و مشکل ارتباط‌گیری، زبان و فرهنگ مشترک نداشته، از درون خودشان بوده تا بتواند راحت‌تر با خودشان ارتباط برقرار کند. ما این فرد را آماده کردیم، او را مجهز کردیم و پیام نویی به او دادیم تا او به شما انتقال دهد و این پیام، پریژواک و قابل مهندسی شدن هم هست و صرفاً یک گزاره‌ی روشنفکری بی‌هنده‌ی بی‌ساماندهی بی‌استراتژی بی‌برنامه‌ی بی‌سرنیست. سر و برنامه و هدف دارد. این طور نیست که بگویند ما پیامی را می‌آوریم و این با خود جامعه است که چه بخشی از آن را بگیرد و چه بخشی را نگیرد.

خدا با پیامی که ساطع می‌کند، مسئولانه برخورد می‌کند. استراتژی‌اش را دارد، صاحب‌خبر و صاحب‌پیام را دارد، توده‌ی اولیه را دارد، حلقه و هسته‌ی اولیه را هم می‌آورد و استراتژی را هم پیش‌رویشان می‌گذارد. باکس و جامه‌دان، پر و پیمان است و تُنک و کچل نیست. این خیلی مهم است. این تمیز استراتژی‌های خدا با استراتژی‌های انسانی است که در نوع خودشان با مشکلات مواجه می‌شوند و جامعه‌ی هدف خود را نوعاً با مشکلات مواجه می‌کنند.

اینجا عنوان می‌کند که همه زمینه‌ها و همه بسترها برای «لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا» فراهم است. ما زمینه‌های اصلاح را فراهم می‌آوریم، اما بعد از اصلاح، سعی نکنید که روند اصلاحی، مخدوش شود. این جوهره در طه هست، در پنج لوح بعدی هم هست که ان‌شاءالله فرصت بررسی فراهم شود.

جوهر بعدی دو اصل جان‌بینی و وراثت است که مکمل هم هستند. آیات ۶۹، ۷۴، ۱۲۸، ۱۲۹ و ۱۳۷ آیات جان‌بینی و وراثت هستند. هر دو هم، جنس و مایه‌ی تاریخی دارند. در آیه‌ی ۶۹ زمانی که خدا می‌گوید «وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا» عنوان می‌کند تشکیلات خود را درست کن و دیگر معطل تشکیلات بزرگ نباش. این پیام استراتژیک مهمی است. از این جماعت آشفته و متلون که ۹۰۰ سال - حال ما کمیت سال را نمی‌دانیم و به سند اعتماد می‌کنیم - صرف آن‌ها کردی، دیگر چیزی در نمی‌آید. زوج‌زوج‌ها و جفت‌جفت‌هایی را که ممکن است انسان هم نباشند، ولی می‌توانند در کنار تو باشند و به نوعی پیام تو را گرفته‌اند، سوار کشتی کن و برو. «وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا» یعنی تشکیلات زوجی را تحت نظر ما [درست کن]، این خیلی مهم است. تشکیلات و استراتژی اگر تحت نظارت مبداء باشد، [به فرجام می‌رسد]. ما آخوندی یا درون‌دینی بحث نمی‌کنیم، درون هستی بحث می‌کنیم؛ تشکیلاتی که «وَاصْنَعِ الْفُلْكَ» آن‌ها که زیر نظر خدا یا وحی باشند، حال این فرد چه انبیاء باشد، چه گاندی و چه ماندلا، آن تشکیلات و آن استراتژی تضمین شده است و به فرجام می‌رسد. در طوفان و گردباد، گم نمی‌شود و بالاخره راه خود را پیدا می‌کند. به نوح می‌گوید «وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا» تشکیلات خود را با همین اقلیت، شکل بده و به اکثریت دل خوش نکن. هر چقدر زور کنی، همسر و پسر بزرگت با تو همراه نمی‌شوند. به آن‌هایی نگاه کن که پیام تو را گرفته‌اند. ممکن است آن‌ها که پیام تو را گرفته‌اند، ماکیان یا بره و بزغاله باشند، ممکن هم هست که زوج‌های انسانی باشند. این‌هایی که پیام تو را گرفته‌اند، سوار تشکیلاتت بکن و زیر نظر ما و با وحی ما تشکیلاتت را بساز و راه بینداز.

زمانی که اثری از آثار قوم نوح پس از طوفان نمی‌ماند، [خدا] به قوم بعدی که صاحب‌پیام دارند (هود) و برایشان پیام می‌آید، [خطاب] به هود می‌گوید، بگو: شما جان‌بین قوم نوح هستید.



یعنی اتفاقاتی افتاده و فعل و انفعالات تاریخی انجام شده که قوم قبلی شما مردود شده، الان شما برای پیش‌برد پروژه‌ی آدم اول، فرصت تاریخی دارید؛ اصلاح کنید، از وضع موجود به وضع مطلوب بروید، تغییری، تکوینی، تحولی [صورت دهید]، فرصتی برای شما هست که بتوانید یک عروسی تاریخی راه بیندازید.

آیه‌ی ۷۴ مهم است. هر قومی که می‌رود و قوم بعدی می‌آید این تصریح [در موردش] هست. در آیه‌ی ۷۴ به قوم صالح که جانشین قوم هود هستند می‌گوید یادتان باشد شما جانشین قوم عاد هستید؛ یعنی قومی بر خصلت‌های ارتجاعی پدران خود ایستاد و نخواست عادات ژنتیک اجتماعی خود را ترک کند، پیام را پس زد، مشمول تصفیه‌ی دورانی شد و الان شما جای آن قوم آمدید. زمین فراخ است. تجربه‌ی تاریخی اقوام از رده‌خارج‌شده‌ی قبل از خودتان هم هست، پیام‌آور هم که آمده، خودتان هم که می‌توانید با پیام جدید خودتان را نو کنید، پس منتظر چه هستید؟ به نوح گفت «وَاصْنِ الْفُلْكَ»، به این‌ها هم به زبانی می‌گوید «وَاصْنِ الْفُلْكَ» و به ما هم به زبانی می‌گوید «وَاصْنِ الْفُلْكَ». اینجا خانم قدس و خانم احمدزاده [قندهاری] آمدند، این‌ها هر کدام، «وَاصْنِ الْفُلْكَ» ی هستند «بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا». حال این‌ها با وحی موسی و نوح فرق دارد. هر کدام از ما مشمول وحی خودمان می‌شویم. دوره‌به‌دوره به همه می‌گوید، که شما جانشینید اما مهم‌تر از جانشینی، وراثت را هم مطرح می‌کند.

در آیه‌ی ۱۲۸، خدا موسی را واسط قرار می‌دهد برای این که پیام پر پژواکی را ساطع کند: «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»؛ ارض متعلق به اوست ولی وراثت و بخشایش میراثی آن به انسان می‌رسد. همان چیزی که اول به آدم گفته بود با یک ادبیات دیگر [به موسی می‌گوید]. [به آدم گفته بود] هبوط کردی و این اشکالی ندارد، از یک سطح برتر به یک سطح نازل‌تری تنزل کردی. ولی این سطح هم سطح پیش پا افتاده نیست! یک زمین است با همه‌ی امکاناتش، [تو] بشری، قدرت غوغا داری، قدرت طوفان مثبت داری، قدرت جابه‌جایی اندیشه داری، قدرت تحول و دگرگونی داری.

اینجا هم با ادبیات جدید به موسی می‌گوید: «یادآور». [این نکته مهم است که] ادبیات جدید می‌شود و خدا دیگر آن ادبیاتی را که با آدم مطرح کرده بود، با آدمیان جدید مطرح نمی‌کند. اینجا بحث وراثت را مطرح می‌کند. این زمین متعلق به همه است و می‌تواند مورد بهره‌برداری کیفی شما قرار بگیرد. در آیه‌ی ۱۲۹، موسی پس از رخ‌به‌رخ غایی با فرعون، به قومش می‌گوید: «پروردگار، دشمنانتان را هلاک کرد و شما را در زمین جانشین آن‌ها ساخت (یا سازد)». یعنی یک جانشینی کیفی مطرح است.

آخراً لمر در آیه‌ی ۱۳۷ هم واگذاری و میراث بخشی از مشرق و مغرب زمین به قومی که به ضعف، کشانده شده بودند [مطرح می‌شود]. یعنی یکی از جان‌مایه‌های اعراف این است که این زمین میدان بازی و مانور آدم بود که استارت آن را زد. از آدم به بعد، میدان مانور شما برای هر ساخت‌وساز فکری، فرهنگی، فیزیکی و... است.

اما من فکر می‌کنم - در کنار مسئله‌ی اصلاح و اصل جانشینی وراثت - هسته، «کتاب» است. کتاب نه به‌عنوان یک مجموعه‌ی خواندنی و نه به‌عنوان یک مکتوبی که مجتمع شده است؛ کتاب به‌عنوان موضوع. آیات ۱۴۴، ۱۴۵ و ۱۷۰ از سوره‌ی اعراف. هر سه هم در روایت موسی است.

۱۴۴: «یا موسیٰ تورا با رسالت و کلام خود بر مردم برگزیدم و فرآوردیم. آنچه را که به تو دادم از محتوا، نیک بگیر و از شاکران و به‌کاربندان باش.»

۱۴۵: «ما برای او (یعنی موسی) در الواح، از هر گزاره، مکتوب کردیم («من کُلُّ شَیْءٍ» همه ترجمه می‌کنند «هر چیز»). این «هر چیز» چیست؟ بالاخره یک گزاره‌ی فکری است. گزاره‌هایی است که انسان را به اندیشه‌وامی دارد یا پرسش‌های اندیشه‌ورزانه‌ی انسان را پاسخ می‌دهد و صرفاً «چیز» نیست) که پند و جان‌مایه باشد و بیان هر گزاره، فصل به فصل (تفصیلی). ای موسی این گزاره - آنچه را به تو داده‌ایم - را به جهد و به نیرو بگیر و به قوم خود امر کن تا کیفی‌ترین گزاره‌ها را فرا گیرند.»

آیه‌ی ۱۷۰ هم که پایان جمع‌بندی گزاره‌ی روایی موسی است تأکید می‌کند بر «يَمْشُكُونَ بِالْكِتَابِ» و کسانی که بر کتاب تمسک کردند. از این واژه «يَمْشُكُونَ» [یعنی] کسانی که کتاب را مستمسک گرفته‌اند، آن را محکم گرفته‌اند و از اینکه به موسی می‌گوید کتاب را محکم بگیر و قبلاً هم به یحیی گفته بود؛ «يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ»<sup>۱</sup>، درک می‌کنیم که کتاب، فراتر از مجموعه‌ی مکتوبات است. کتاب؛ مبنا، سکو و پایه است. ما هم [باید] برخوردارمان را با قرآن فعال‌تر کنیم. طی اتفاقاتی که اخیراً افتاد، ما بیشتر به ضرورت مبنا گرفتن - هم مبنا گرفتن «او»، هم خودمان و هم یک مرجع که هر کتابی می‌تواند باشد - پی می‌بریم. اما کتابی که پر و پیمان‌تر از همه است، می‌تواند کتاب آخر باشد که سرجمع همه‌ی تجارب و مدل‌ها و گزاره‌ها و الگوها بوده و هست. از «يَمْشُكُونَ بِالْكِتَابِ» و اینکه به موسی می‌گوید الواح را محکم بگیر و به این جماعت یعنی مخاطبان محکم منتشر کن، درک می‌کنیم که این کتاب فراتر از مکتوبی است که حاوی برگ‌ها باشد؛ موضعی است برای تعریف و تدوین پروژه و پیش بردن پروژه. صرفاً خواندنی نیست. مبناگرفتنی است و به کار بستنی.

آخر هم با خدا تمام می‌شود. اعراف به‌عنوان یکی از جان‌مایه‌ها، با اشراف خدا بر تاریخ شروع شد و با خدا هم تمام شد. آیه‌ی ۱۹۶ «إِنَّ وَلىَّ اللَّهِ الَّذِى نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» خیلی انباشته از معنا است. خدا ولی مجموعه‌ی کسانی است که کتاب را مبنا قرار داده و تنزیل را باور داشته‌اند و «هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» یعنی متولی و ولایت‌دار بر کسانی است که می‌خواهند پروژه‌های شایسته‌کاران را پیش ببرند. این ولایت، ولایت کیفی است. ولایت در لغت عرب آن چیزی نیست که در این سی سال به خورد ما داده‌اند. ولایت یعنی دوستی ممزوج‌شده و بی‌شیله‌پيله. این دوستی بی‌شیله‌پيله را فقط و فقط خدا می‌تواند با انسان برقرار کند نه کس دیگری. هر تئوری‌ای در این حوزه شرک‌آلود و باطل است؛ [از جمله] آنچه در این سی سال به خورد ما داده‌اند. [خدا] در آخر اعراف دو بار «ولی» را به کار برده است. وقتی که همه چیز را توضیح داده، سیر تاریخ و سیر انبیاء و مسئولیت تاریخی انسان‌ها را توضیح داده، گفته که تاریخ کار اقلیتی است، حمال‌های کف بازار تاریخ را پیش برده‌اند نه روشنفکران مغز حلزونی‌کرده‌ی شعارده و آروغ ایدئولوژیک‌زن! همه‌ی این‌ها را مطرح می‌کند و بعد می‌گوید هر کس که می‌خواهد باربری کند، این کتاب هست، پیام هست، من هم هستم. من متولی شما هستم. متولی‌ای که اینجا آمده، متولی ولایت فقیه‌ی نیست. متولی مهتران که خدا روی آن‌ها شمشیر کیفی کشیده نیست. متولی به معنای این که اگر این جان‌مایه‌ها را گرفتید و خواستید پروژه‌ی آدم را به لحاظ تاریخی پیش ببرید، خودتان را آدم می‌دانید [من هم متولی شما هستم] - ما آدمیت خودمان را از یاد بردیم، از یادمان برده‌اند. آدم خیلی اسم معناداری است. آدم اول، به‌رغم هبوط، آدم بوده، خطایی کرده، اغواشده اما آدم بوده، به این کروی ارض آمده تا پروژه اجرا کند. اگر خودتان را ادامه‌ی آدم می‌بینید، اگر باربر کف بازار هستید، اگر آن «سبتی» هستید، اگر می‌خواهید حل مسئله کنید نه صرفاً روشنفکری، اگر می‌خواهید پروژه‌ها و پروسه‌های به‌کپک فساد رسیده را اصلاح کنید، این کتاب، این نبی، این هم من! من به این اعتبار که شما می‌خواهید اصلاح‌گر روند تحولات و حوادث باشید و انسان‌ها و جوامع را به فطرت‌آمازین خود بازگردانید و انحراف‌معیارها را رفع کنید، متولی این پروژه خواهید شد. متولی به این مفهوم که اشراف بر تاریخ دارم، نبی می‌فرستم، پیام پرژواک دوره‌به‌دوره می‌فرستم. اگر شما استارت بزیند من «ولی» شما هستم. «ولی» در زبان عربی به مفهوم رفاقت ممزوج‌شده و از سرحد تعارف گذشته است. این ولی قابل‌پذیرش است. یک ولی هم بیشتر نیست؛ ولی‌ای که پروژه تعریف می‌کند، پیام می‌دهد، انسان را تجهیز می‌کند و اگر ما هم پروژه تعریف کنیم، «او» دوست ممزوج‌شده‌ی متولی ما خواهد بود.

متأسفانه اتفاقاتی که افتاد مثل همه‌ی اتفاقات قبلی، انباشته‌های جمع را هم دچار تزلزل کرد. اینجا جمع تشکیل شده و ما مجاز نیستیم که با هر اتفاقی که بیرون رخ می‌دهد بضاعت‌های خود را [محدود کنیم. همان‌طور] که قرآن می‌گوید؛ مانند زن سالخورده‌ای ناشید که رشته‌ها را پنبه می‌کند. دلیلی ندارد به خاطر این اتفاقاتی که افتاده ما پروژه‌های خرد خودمان را زمین بگذاریم. [سعی کنیم] دوباره همان سه - چهار گروه را داشته باشیم. اگر دوستان جمعی، امکان تجمع دوباره را دارند، طه یا هر کدام از سوره‌ها؛ مؤمنون، شعراء، انبیاء و حتی اعراف را که امروز یک بحث مختصری روی آن صورت گرفت، بیاورند و چه فردی چه جمعی بحث کنند، بگذارید بحث صورت بگیرد. اگر غوغایی در بحث شود، پس از آن می‌شود غوغای مثبت اجتماعی ایجاد کرد. بدون ملات و مبنای تئوریک، نمی‌شود جابه‌جایی از وضع موجود به وضع مطلوب کرد. چند بار این باید ثابت شود؟ بدون فرآوری جدید و ملات نو که روی آن پژواک باشد و سازمان‌دهی جدیدی سوار شود، امکان پیشروی جدی نیست. شاید امکان پیشروی حسی باشد، ولی امکان پیشروی جدی نیست. اگر ملات فراهم شود، هیچ جریان‌ی قادر به جلو گرفتن نیست. با آوردن و مچاله کردن پیر و خرد و کلان [به هدف‌شان نمی‌رسند]. شما نمی‌توانی دانشجو را مچاله کنی، سحابی هشتادساله را مچاله کنی، ملکی را هم مچاله کنی، حجاربان قبلاً مچاله شده را هم مچاله کنی، دانشجوی ۲۲-۲۳ ساله که آمده ستاد و موج سبز راه انداخته را هم مچاله کنی! اگر ملات باشد، هیچ کسی قدرت مچاله کردن ندارد. ما نباید اغوای قدرت شویم. مگر قدرت مستقر، توانست محتوا و ملات موسی را پخش و پلا کند؟ مگر شد؟ باید ملات فراهم شود. همان سیکل طبیعی که خودتان پیشنهاد دادید که جمع‌هایی شکل بگیرد. کجاست؟ بالاخره ما در قبال چیزی که ایجاد کردیم، مسئولیم. آن هم در کشوری که هزار بار استارت ایجاد زده می‌شود، هزار بار هم بوم‌غلتون و بولدورز از روی آن رد می‌شود. ما زیر این دست و پاها باید یافته‌های خود را محفوظ بداریم. شاید رسالت بزرگ ما در دورانی که خیلی نمی‌توانیم عمل جدی داشته باشیم، حفظ همین کتب‌ها و همین بحث‌های دست‌وپا شکسته است. دستاورد ما این است که بتوانیم همین را حفظ کنیم. بنابراین جلسه‌ی بعد به سنت گذشته، متکلم وحده نباشد. بچه‌ها یا جمعی یا فردی بحثشان را بیاورند. بگذارید طه و اعراف و شعراء را خوب هم بزنیم و لعاب آن را بیرون بکشیم که ان‌شاءالله ملات شود. من پر حرفی کردم، عذر می‌خواهم ان‌شاءالله از جلسات بعد تعداد بحث‌ها بیشتر شود.

## آورده‌های مشارکت‌کنندگان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. سلام عرض می‌کنم خدمت دوستان عزیز، تشکر می‌کنم از آقای صابر به خاطر این فرصتی که فراهم آوردند. من چون ذهنم خیلی منسجم نبود سعی کردم آن چیزی که می‌خواهم بگویم را به‌صورت مکتوب در بیاورم. تعدادی هم تکثیر کردم، دوستان زحمت می‌کشند توزیع می‌کنند. بحث من مربوط به «نگرش روندی و سامان مرحله‌ای» است که فکر می‌کنم دو جلسه پیش آقای صابر طرح کردند.<sup>۱</sup> چند نکته‌ای به ذهنم رسید که اینجا مطرح کنم و از روی متن می‌خوانم. خوشحال می‌شوم دوستان هم در بحث مشارکت کنند تا اینکه بتوانیم به یک نقطه مشخصی برسیم.

طرح نکاتی در ارتباط با بحث «نگرش روندی، سامان مرحله‌ای»

### الف. سیر پیامبران در قرآن: پرورش نگرش روندی

در بحث آقای صابر به‌طور مفصل و در محورهای متنوع (خلقت جهان و انسان، پیام‌رسانی، مواجهه با فرهنگ جاری، مواجهه با حوزه‌های خرد و ...) به موضوع نگرش روندی پرداخته شد؛ در بحث پیش رو با طرح یک مقدمه‌ی کوتاه قصد دارم به طرح یک نکته پیرامون «رویکرد گام‌به‌گام و تدریجی در ایجاد تغییرات اجتماعی» بپردازم.

یکی از محورهای اصلی آیات قرآن، تشریح سیر پیامبران است. سؤالی که اینجا مطرح است از این قرار است که اختصاص این حجم از آیات قرآن به تشریح و گاه تکرار سیر پیامبران، با چه هدفی صورت گرفته است؟ آیا هدف سرگرمی مخاطبان و ارائه‌ی اساطیر عامه‌پسند برای گرد آوردن مردم در حول خود هدف بوده است؟ مسلماً چنین نبوده و قرآن بارها این اتهام را که داستان‌های قرآن اساطیر اولین است، رد می‌کند نه فقط از این جهت که بر وجه حقیقی بودن سیر پیامبران تأکید نماید، که علاوه بر آن این مسئله را یادآوری کند که قرآن کتاب اسطوره‌ها نیست، بلکه کتاب هدایت و راهنمای عمل است. به نظر می‌رسد یکی از دلایل تخصیص حجم وسیعی از آموزه‌های قرآنی به سیر پیامبران، آموزش مواجهه با واقعیت‌های سخت اجتماعی به پیامبر بوده است. پروژه‌ی پیامبر در جامعه‌ی قبیله‌ای جزیره‌العرب، رشد و تعالی فرهنگ و ساختار اجتماعی در پرتو آموزه‌های خداوند است. این پروژه، پروژه‌ای درازمدت و نیازمند حرکت گام‌به‌گام و تدریجی است. از این جهت، بازخوانی تجربه‌ی اجتماعی پیامبران و مصلحان اجتماعی پیشین، در راستای آموزش روش تدریجی رشد و تعالی فرهنگ و ساختار

---

۱. این بحث توسط شهید صابر در نشست‌های ۲۸ و ۲۹ که در همین دفتر (تبیین - ۲) مندرج است، مطرح شده است.

اجتماعی جاری جامعه است. بنابراین نفس تکرار و تأکید بر سیر پیامبران، تأکیدی تلویحی بر لزوم پرورش بینش و روش تدریجی و روندی و مرحله مند است. اکنون با این مقدمه به بحث اصلی (رویکرد گام به گام و تدریجی در ایجاد تغییرات اجتماعی) می پردازم.

### ب. رویکرد گام به گام و تدریجی در ایجاد تغییرات اجتماعی

۱. تغییرات اجتماعی در هر جامعه ای برای آنکه بتواند پایا و مؤثر باشد، باید به گونه ای تدریجی، مرحله مند و گام به گام صورت پذیرد. همچنان که واقعیت ها و ساختارهای اجتماعی در طول زمان و به تدریج ایجاد شده، تثبیت می گردند و رشد و تطور می یابند، برای تغییر این واقعیت ها و ساختارها نیز باید فرآیندی به همان اندازه زمان بر طی شود. راه برخورد با واقعیت های اجتماعی هیچ میانبری ندارد؛ هرگونه میانبر نهایتاً به دور باطل می انجامد. مصلحان اجتماعی که درصدد ایجاد تغییرات اجتماعی هستند باید به این مرحله مندی و تدریج تن دهند؛ در غیر این صورت واقعیت اجتماعی به گونه ای انعطاف ناپذیر و سخت در مقابل آن ها ظاهر شده و در برابر هرگونه تغییری مقاومت می کند.

۲. رسالت پیامبران در جوامع متضمن نوعی عمل اصلاحی بوده است؛ اصلاح در مناسبات ناعادلانه و غیراخلاقی جامعه؛ مبارزه با برخورد ظالمانه با متهمان (پیام دورانی هود)، مواجهه با کم فروشی (پیام دورانی شعیب)، ترک تفکر سنگ واره ای و بت پرستی (پیام دورانی ابراهیم)، مقابله با مانع آفرینی در روند طبیعی تولیدمثل در جامعه (پیام دورانی لوط)، رفع بهره کشی و تفرقه افکنی حاکمیت در بین مردم (پیام دورانی موسی) و ... همگی مستلزم تلاش تدریجی پیامبران برای اصلاح واقعیت هایی است که خود به طور تدریجی شکل گرفته و در قالب ارزش ها و باورهای افراد جامعه رسوخ یافته اند.

۳. پیامبر (ص) در مواجهه با برخی سنت ها و باورهای جاهلی جامعه ی خود، گاه دست به کار برخورد انقلابی و بنیان افکن می شد؛ چنانکه از مقاومت نیروهای ارتجاعی در برابر تغییرات و سختی و رسوخ ناپذیری تفکر سنگ واره ای قومش به تنگ می آمد. در قرآن در موارد چندی، این تذکر خداوند به پیامبر (ص) که باید به قانون مندی تغییرات اجتماعی تن داده و از تلاش برای تغییر یک شبه ی مناسبات حاکم دست کشیده شود، انعکاس یافته است. از آن جمله آیه ی ششم سوره ی کهف است:

«فَلَمَّا كَبُخَ نَفْسَكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَاذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا»

«شاید اگر به این سخن ایمان نیاورند تو جان خود را از اندوه در پی گیری

[کار] شان تباہ کنی»

ذکر آیات متعدد در تشریح روند کاری پیامبران پیش از محمد(ص) در قرآن نیز نه از باب قصه‌گویی و نقلی برای سرگرمی مخاطبان پیامبر که دارای کارکرد ویژه برای رویکرد پیامبر(ص) و مسلمین در اصلاح جامعه بوده است؛ برای مثال در آغاز سوره‌ی طه بار دیگر این مسئله به پیامبر گوشزد می‌شود که باید در فرآیند تغییر در وضعیت موجود، از اقدام فراتر از توان اجتماعی خود و جامعه دست بکشد:

«طه\* مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ»

«طه\* قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی»

آن‌گاه، از پی این تذکر است که با تشریح تفصیلی رویکرد موسی در مواجهه با نظم حاکم در جامعه‌اش، خداوند به پیامبر(ص) می‌آموزد که برای ایجاد تغییر، باید صبر و حوصله‌ی بیشتری به کار گرفته و روند تدریجی در پیش بگیرد - همچنان که موسی در مواجهه با نظام فرعونی و قوم بنی‌اسرائیل صبر و خویشتن‌داری در پیش گرفت.

۴. روش قرآن در برخورد با واقعیت‌هایی نظیر برده‌داری، مردسالاری و تبعیض شدید علیه زنان، کودکان و یتیمان و تجارت شراب نیز مبتنی بر همین برخورد تدریجی و گام‌به‌گام است. چنانکه آیت‌الله طالقانی و مهندس میثمی گفته‌اند، حرمت شراب در قرآن به دلیل رسوخ مناسبات تجاری نافع در بین جمع کثیری از قبایل عرب و دشوار بودن تغییر بلافصل این مناسبات، مشمول روندی تدریجی (طی سه مرحله) بوده است، که در آن، ابتدا این انگاره مطرح می‌شود که «شراب دارای منافع و مضراتی است، اما مضرات آن به مراتب بیشتر است» (بقره: ۲۱۹)؛ در این مرحله سخنی از حرمت شراب وجود ندارد. در گام دوم و به فاصله‌ی چند سال، این حکم جاری می‌شود که «در حال مستی نباید وارد مسجد شد و به جمع نمازگزاران پیوست» (نساء: ۴۳) و در نهایت در مرحله‌ی آخر است که حکم تحریم شراب نازل می‌شود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید شراب و قمار و بت‌ها و تیره‌های قرعه‌پلیدند [و] از عمل شیطانند پس از آن‌ها دوری گزینید؛ باشد که رستگار شوید» (مائده: ۹۰)

همچنین است بحث رویکرد قرآن به نظام برده‌داری و مردسالاری حاکم در جامعه‌ی عرب که در هر دو موضوع در جهت کاهش گام‌به‌گام تبعیض‌ها و جایگزینی مناسبات عادلانه‌تر بوده است.<sup>۱</sup>

۵. رویکرد اصلاحی در هر جامعه‌ای متضمن توجه به توان اجتماعی افراد و نیروهای اجتماعی و باور به حرکت گام‌به‌گام و تدریجی در کنار ارائه‌ی الگوی جایگزین و واقع‌گرایانه برای اصلاح

---

۱. دکتر کدیور در مقاله‌ای با عنوان «برده‌داری در اسلام» در ماهنامه‌ی آفتاب، با بررسی تاریخی رویکرد قرآن به بحث برده‌داری، این روند تدریجی را نشان داده‌اند.

مناسبات است. این تلقی اصلاح‌طلبان در جنبش دوم خرداد (طی دوران هشت‌ساله‌ی اصلاحات) که در استراتژی فتح گام‌به‌گام نهادهای حاکمیت و گزاره‌هایی نظیر «به دریا ریختن اقتدارگرایان» و الگوهای نظیر «جمهوری‌خواهی» تجلی یافت، نتیجه‌ی عدم توجه به همین توان اجتماعی و سختی و انعطاف‌ناپذیری واقعیت‌های اجتماعی در برابر تغییرات یک‌شبه بود. جریان راست در ایران، هم در ساختارهای حکومتی، هم در نهادهای اقتصادی و هم در سطح اجتماعی ریشه دوانده و دارای سازماندهی و شبکه‌ی گسترده‌ای از ارتباطات است؛ بر هم زدن این ساختارها و مناسبات، حداقل به اندازه‌ی دوران شکل‌گیری‌شان (بیست‌و‌پنج‌سال پس از سال‌های آغازین انقلاب) نیاز به زمان و کار و پی‌گیری مداوم دارد.

۶. جنبش‌های اجتماعی نظیر حرکت‌های دانشجویان و جنبش زنان، همیشه در معرض این خطای مشابه هستند که بدون توجه به واقعیات سخت اجتماعی، دست به کار برخورد انقلاب‌گونه و حذفی با نهادها و مناسباتی شوند که در طول زمان شکل گرفته و رسوخ یافته‌اند. برخورد رادیکال با این نهادها و مناسبات، به واکنش رادیکال از جانب گروه‌های منفعتی می‌انجامد که با تغییر و تحول، منافع آن‌ها در معرض خطر قرار می‌گیرد. نتیجه‌ی چنین برخوردی، اتحاد نیروهای ارتجاعی و حافظ وضعیت موجود برای نابود کردن تمام تلاش‌ها و دستاوردهای تحول‌خواهان است. تلاش‌هایی نظیر محدود کردن گستره‌ی نفوذ نهادهای رهبری در دانشگاه‌ها یا شعارهایی نظیر انتقال تشکل شبه‌نظامی بسیج به بیرون دانشگاه، طرح رفاندوم برای تغییر قانون اساسی و ... همگی نمونه‌هایی از اقدامات جریان‌های دانشجویی در دوران اصلاحات بود که بدون توجه به اصل ذکرشده صورت گرفته و جز اتحاد نیروهای ارتجاعی برای سرکوب جریان‌های دانشجویی و همچنین فرصت‌سوزی و هدر دادن پتانسیل‌ها، هیچ دستاورد دیگری نصیب دانشجویان نکرد.

\*\*\*

این نکته‌ای بود که به ذهنم می‌رسید که با توجه به نگرش روندی و سامان مرحله‌ای در رابطه با تغییرات اجتماعی می‌شود در قرآن پی‌گیری کرد.

یک نکته دیگری هم در رابطه با بحث آقای صابر پیش آمد که من حس کردم ممکن است به تدریج اگر این بحث مطرح نشود، منجر به سوءبرداشت شود. اجازه دهید با این مقدمه شروع کنم: در دانش مهندسی امروز، زمان‌بندی پروژه‌ها مسئله اساسی و مهمی است. یکی از گام‌های اولیه‌ای که در هر پروژه مهندسی انجام می‌گیرد، بحث زمان‌بندی و مرحله‌بندی است. یعنی خواه یک پروژه فیزیکی باشد مثل ساختن یک ساختمان و یا ایجاد یک پل و تاسیس یک تونل و یا یک سیستم نرم‌افزاری یا هر چیز دیگر، یکی از گام‌های اولیه که در پروژه باید انجام



گیرد، این است که فزایدی شود. یعنی مشخص شود دقیقاً این پروژه چند فاز دارد، هر کدام از این فازها چه زمانی نیاز دارد، چقدر زمان می‌برد، در پایان هر فاز پروژه باید چند درصد پیشرفت فیزیکی داشته باشد. در کشورهای دیگر هم عموماً برنامه زمانبندی رعایت می‌شود یعنی به فرض اگر می‌گویند دوساله می‌خواهیم این پروژه را به پایان برسانیم، این اتفاق می‌افتد. در ایران هم مسئله‌ی زمانبندی کم و بیش وجود دارد. در هر صورت نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است که در نگرش مهندسی شده این زمانبندی و مرحله‌بندی وجود دارد و اتفاقاً خیلی هم مهم است. وقتی ما داشتیم از داشته‌های خدا صحبت می‌کردیم و عنوان «طراح - مهندس» را به کار بردیم، یکی از داشته‌های خدا «طراح - مهندس» بودن است و باز جلوتر هم که آمدیم بحث مرحله‌بندی و زمانبندی که هست، ممکن است به تدریج این تلقی پیش بیاید که آن چیزی که ما داریم راجع به آن صحبت می‌کنیم - که یک پروژه‌ی اجتماعی هست - از جنس پروژه‌های مهندسی است. یعنی یک زمانبندی انجام می‌شود؛ کاملاً طبق زمانبندی کارها پیش می‌رود و به هدف می‌رسد و تمام می‌شود و پروژه به سرانجام می‌رسد. من می‌خواهم روی این مورد مقداری بحث کنم. این بخش از بحث را هم مکتوب کرده‌ام و از روی مکتوب می‌خوانم:

#### پ. مرحله‌مندی ملازم طرح انعطاف‌ناپذیر یا پیش‌گویانه نیست

آیا ما در یک حرکت اجتماعی، طرح پیشینی ایجاد می‌کنیم که واجد یکایک مراحل پیش‌رو است و مشخص می‌کند که بعد از هر مرحله، روند کار بایستی به چه صورت رقم بخورد؟ به عبارت دیگر آیا تأکید بر سامان مرحله‌ای به گونه‌ای که در بحث آقای صابر طرح شد به معنای آن نیست که ما پیش از آغاز حرکت، نقشه‌ی راه را در اختیار داریم؛ در این نقشه‌ی راه مشخص کرده‌ایم که آغاز و پایان هر مرحله چیست؛ ورودی و خروجی‌های هر مرحله چیست؛ اهداف خُرد هر مرحله کدامند؛ و در نهایت این مراحل چگونه به یکدیگر پیوند می‌خورند و یک طرح واحد و منسجم را شکل می‌دهند؟ برای مثال در بحث از آفرینش هستی به سیر خلقت زمین در قالب طرح پیشین زیر پرداخته شد:

خلق زمین (دو هنگام) ← جعل کوه‌ها بر فراز آن ← برکت‌پاشی در زمین  
← تقدیر قوت زمین (چهار هنگام) ← پردازش آسمان ← فراخوانش آسمان و  
زمین ← آفرینش آسمان‌های هفت‌طبق (دو هنگام) ← چراغان آسمان دنیا ←  
حفظ آن

به طور مشابه در مورد پیام‌رسانی انبیاء طرح کلی زیر ارائه شد:

اول مرحله - نشر محدود - مخفی  
دوم مرحله - پیرامون نزدیک و کمتر علنی  
سوم مرحله - علنی  
چهارم مرحله - دورانی

در مورد خدا، طبیعتاً با باور به اینکه علم خدا مطلق است و مشمول مرور زمان یا سیر آزمون و خطا نمی‌شود، این سخن که طرحی پیشین برای خلقت هستی یا انسان به شکل بی‌کم‌وکاست به کار بسته شده، پذیرفتنی می‌نماید یا حداقل موضوع بحث ما نیست. اما هنگامی که سخن از پروژه‌ی مشترک خدا و انسان است؛ پروژه‌ای که یک سوی آن‌ها خدا با ظرفیت و امکان نامحدود و سوی دیگر آن انسان، با دانش و توان محدود است، آیا می‌توان مرحله‌مند بودن را به همان معنا که در مورد آفرینش هستی و انسان به کار برده می‌شود، فهمید؟ به نظر می‌رسد که در پروژه‌ی مشترک انسان و خدا، تعیین طرحی پیشین با مراحل مشخص و با تعیین شرایطی که به تغییر از یک مرحله به مرحله‌ی دیگر می‌انجامد، به‌طور مطلق امکان‌پذیر نیست. واقعیت تاریخی و سیر انبیاء نیز از این تصور پشتیبانی می‌کند که سیر مرحله‌به‌مرحله‌ی انبیاء سیری از پیش تعیین شده نبوده است؛

- نخست اینکه بعثت پیامبران اغلب در شرایطی غیرمنتظره و پیش‌بینی‌ناشده رخ داده است؛ موسی (ع) هنگامی که در جستجوی آتش برای گرم کردن خود و خانواده‌اش بود، مخاطب وحی قرار می‌گیرد و محمد (ص) نیز پس از مراتب متعددی که برای خلوت‌گزینی به غار حراء می‌رفت مورد خطاب وحی قرار گرفته است. بنابراین نخستین گام پروژه‌ی مشترک انسان و خدا، ممکن است غیرقابل انتظار و پیش‌بینی‌ناشده باشد. این مسئله به معنای فقدان جستجوگری و اعلام نیاز برای هدایت نیست؛ اما در عین حال گویای این واقعیت است که دعوت انبیاء در گام نخست خود که تعریف پروژه مشترک با خداست، واجد هیچ طرحی پیشینی نیست.
- آیا اینکه مسلمانان مجبور می‌شوند که برای حفظ خود به حبشه مهاجرت کنند یا تصمیم پیامبر (ص) برای هجرت به مدینه گامی از پیش تعیین‌شده در سیر محمد (ص) بوده است؟ آیا تصمیم مسلمانان برای جهاد با مشرکان مرحله‌ای از پیش تعیین‌شده در دعوت محمد (ص) بود؟ به طور مشابه خروج ابراهیم از زادگاه خود و هجرت آن بر مبنای طرحی پیشین و از پیش تعیین‌شده بوده است؟ آیا تصمیم موسی و بنی‌اسرائیل برای سکونت در مصر بخشی از مراحل طرح پیشین موسی برای پروژه‌ی مشترک خود با خدا

بود؟ در تمام این موارد پاسخ منفی است. بسیاری از رویدادهایی که طی حرکت اجتماعی پیامبران و مصلحان اجتماعی رخ می‌دهد، اصولاً پیش‌بینی‌ناپذیر است و این اصل ناشی از این سنت خداست که:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَهُ حَتَّىٰ يَغَيِّرَ مَا بِأَنْفُسِهِمْ»

انسان هستی‌ای دائماً در حال تغییر است؛ اینکه شرایط ایجاد می‌کند اکنون تغییر مرحله صورت گیرد، متأثر از مجموعه‌ی متعددی از عوامل است که بدون وصول به آن شرایط، تغییر مرحله و حتی محتوای مرحله‌ی بعد به‌طور کامل مشخص نیست.

با این وصف معنای نگرش روندی و سامان مرحله‌ای در پروژه‌ی مشترک انسان و خدا چیست؟ اگر نتوان مراحل پروژه را از پیش تعیین کرد و مشخص نمود چه زمان باید تغییر مرحله صورت پذیرد، مرحله‌مندی در پروژه‌ی مشترک انسان و خدا چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ به نظر می‌رسد این مرحله‌مندی به معنای این باشد که:

■ اولاً انسان تحول‌خواه این مسئله را بپذیرد که بدون طی تدریجی و گام‌به‌گام کار نمی‌تواند به یکباره به هدف یا چشم‌انداز ترسیم‌شده دست یابد. بنابراین انگاره‌ی «زود و زور» را رها کند و به مشی تدریجی ایمان بیاورد. همچنان که ابراهیم(ع)، موسی(ع) یا محمد(ص) در اندیشه‌ی آن نبودند که یک‌روزه و یک‌ماهه و یک‌ساله تغییری در پیرامون خود ایجاد نمایند.

■ ثانیاً مرحله‌مندی به منزله‌ی آن است که انسان باید در سیر خود دائماً به بازبینی و جمع‌بندی گام‌های گذشته و ترسیم وضعیت‌های ممکن و احتمالی آینده بپردازد و با رصد کردن شرایط آماده باشد که در صورت وصول به شرایط خاص، مرحله‌ی جدید را آغاز کند.

■ تعیین اینکه چه زمانی باید از یک مرحله وارد مرحله‌ی دیگر شد و محتوای مرحله‌ی بعدی باید به چه صورتی باشد، چنانکه اشاره شد به عوامل متعدد درونی و بیرونی وابسته است. با این حال به پیروی از نگرش مرحله‌مند می‌توان طرحی کلی و انعطاف‌پذیر از شرایط احتمالی ممکن و گزینه‌های پیش‌رو، از پیش در انداخت که با پیش‌بینی وصول شرایط معین، تغییر از یک مرحله به مرحله جدید و خطوط کلی مسیر آینده را ترسیم نماید.

بنابراین وقتی از نگرش روندی و سامان مرحله‌ای در پروژه مشترک انسان و خدا سخن می‌گوییم، منظور این نیست که از ابتدا مراحل دقیق کار را به‌طور جزئی ترسیم نموده‌ایم. در واقع مرحله‌مندی در پروژه مشترک انسان و خدا به معنای زمان‌بندی پروژه از نوع مرسوم آن نیست.

هدی صابر: توضیح اضافه‌ای هم دارید بر متنی که نوشتید؟

مشارکت‌کننده: فقط نکته‌ای که الان یادم افتاد این است که یکی از شاخه‌های علمی جدید آینده‌پژوهی یا آینده‌نگری (Future Study) است. منظور از این شاخه‌ی علمی این است که تلاش شود با یک سری ابزارها و روش‌های مشخص، خط سیر آینده ترسیم شود؛ مشخص کنیم که تغییرات اجتماعی - مثلاً طلاق - در جامعه‌ی ایرانی در بیست سال آینده به چه صورت می‌خواهد پیش برود؟ و با توجه به این پیش‌بینی که انجام می‌شود، برنامه‌ریزی و خط‌مشی اجتماعی مشخص شود. این آینده‌پژوهی اولاً یک علم کاملاً احتمالی است مثل تمام علوم دیگر؛ علم مطلق و یقینی و ازپیش‌تعیین‌شده‌ای نیست. ثانیاً صرفاً سعی می‌کند گزینه‌ها و احتمالات پیش‌رو را ترسیم نماید و بگوید در صورت وقوع هر کدام از این گزینه‌ها، چه ابزارها و راهکارهایی در اختیار ما هست. یعنی اصلاً فرض مفروض این نیست که ما می‌توانیم بگوئیم خط سیرمان دقیقاً چه چیزی است و بر این اساس مرحله‌بندی کنیم. بعد گزینه‌های پیش‌رو را که ممکن است در آینده رخ دهد پیش‌بینی می‌کند و بر این مبنا راهکارهای ممکن را تسری می‌دهد.

هدی صابر: خیلی متشکر. خیلی بحث خوبی بود. به این مفهوم که موضوع، ساختار و سازمان داشت؛ موضع هم داشت، بحث‌های اینجا را هم نقد کرد. این می‌تواند مدلی قرار بگیرد برای بحث‌های جمعی که پیش می‌آید یا بحث‌های فردی. بحث، کارشده بود، مستندات داشت، برای هر کدام از گزاره‌ها مستندات فراهم کرده بود. بحث خیلی شسته‌رفته و ضمناً نقادانه‌ای بود. نقدی را که ایشان روی بحث‌های گذشته کرد و شبهاتی که ایشان گفت، فکر می‌کنم ان‌شاءالله بتواند آرام‌آرام زدوده شود.

افطاری خیلی ساده‌ای فراهم شده. تشکر می‌کنیم از دوستانی که هم نان و پنیرش را فراهم کردند و هم آش را. حدود ده - دوازده دقیقه تا اذان هست. ده - دوازده دقیقه را با هم هستیم. بعد از اذان، افطار صورت می‌گیرد و راهی منزل می‌شویم. ان‌شاءالله هفته دیگر هم ساعت یک ربع به شش حضور به هم می‌رسانیم، شش بحث شروع می‌شود تا یک ربع به هشت. دو هفته دیگر ظاهراً یکی از شب‌های قدر است؛ جمع با هم تصمیم می‌گیریم که جلسه باشد یا به هفته بعدی موکول شود. خیلی متشکر از همه.